

انتخابات مجلس، جنگ و تغییر آرایش دولت در ایران

پوریا سعادت

علی‌رغم گذشت شش ماه از انتخابات مجلس شورای اسلامی، تحلیل زمینه‌ها و نتایج آن انتخابات، از اهمیت و الزامی وافر برخوردار است. این انتخابات نه تنها یکی از تجلیات تغییراتی کلان‌تر است، بلکه خود انتخابات را گروه‌ها و جریان‌های سیاسی چپ از چنان منظری به تحلیل نشستند و چنان موضوعی اتخاذ نمودند، که ناظر آگاه را بعضاً انگشت به دهان می‌گذاشت. موضوعی که بیش از هر زمان دیگر بیان‌گر جایگاه و پایگاه طبقاتی این جریان‌ها بوده و هست. اگرچه هیچ عذر و بهانه‌ای در توجیه تأخیری شش ماهه در ارائه تحلیلی از این نتایج، زمینه‌ها و نیز مواضع جریان‌های سیاسی پذیرفته نیست، و از این بابت از خواننده پوزش می‌طلبیم، با این همه امید است اهمیت موضوع، این نقصان را از مرکز توجه خارج سازد.

همچنان که می‌دانیم، اعلام رد صلاحیت بیش از ۵۰ درصد از نامزدان انتخابات و از جمله قریب به ۹۰ نماینده مجلس توسط شورای نگهبان، برای بسیاری غافل‌گیر کننده بود. از منظر اینان شورش آبان‌ماه و سرکوب آن، و همچنین ترور قاسم سلیمانی، آن وضعیتی را فراهم آورده بود که جمهوری اسلامی را ناگزیر می‌ساخت تا نتور انتخابات مجلس را به هر شکل ممکن داغ نگه داشته و این انتخابات را به نمایی از فضای باز و رقابت میان جناح‌های سیاسی مختلف بدل کند.^۱ نیروهای سیاسی‌ای که شورش‌های آبان را آخرین زنگ ناقوس مرگ ج.ا.می‌دانستند، بنا به قاعده، منتظر «تلاش مذبحخانه» ج.ا. برای کسب مشروعیت در انتخابات مجلس بودند و حال آن که داستان چیزی جز این منظر کودکانه بود. همین بود که رد صلاحیت‌های مجلس ایشان را غافل‌گیر کرد. برای اینان حذف تقریباً کامل یک جناح سیاسی از انتخابات خلاف‌آمد تمام نتیجه‌گیری‌هایشان بود. البته این عملکرد ظاهراً غیرمترقبه ج.ا. را، فرمول همیشگی کل نیروهای اپوزیسیون پاسخ می‌داد: تصمیم هسته سخت قدرت. به این ترتیب مسئله ساده شد و پاسخی سراسر هویدا گردید. برای خرافه‌پرستان عهد عتیق، این حذف و تعدیل‌ها، فقط و فقط ناشی از تصمیم شخص رهبر بود برای حذف مخالفان خود. تصمیمی که بیان‌گر بن‌بست سیاسی در هیئت حاکمه ایران بوده و چونان صور اسرافیل، از نشانه‌های مرگ قریب‌الوقوع ج.ا. به‌شمار

^۱ «برخی گمان می‌کردند شاید تصمیم‌سازان جمهوری اسلامی، به خاطر اعتراضات ضدحکومتی دی‌ماه ۹۶ و آبان ۹۸، فضای انتخابات دوم اسفند را با به صحنه آوردن اصلاح‌طلبان تا حدی باز کنند.»، 'جدایی مردم و حکومت؛ پایان انتخابات در ایران؟'، بی‌بی‌سی فارسی، ۱۰ بهمن ۱۳۹۸.

می‌رود. نزد اینان وجود و هستی آن «جریان رقیب»، همواره با تعبیر بی‌مایه «سوپاپ اطمینان نظام»^۲ پاسخ می‌گیرد. در ذهنیت لیبرال و فردگرایی اینان حذف جریان رقیب به منویات شخصی رهبر نظام مربوط می‌شود. رهبری که گویی از قدرتی آسمانی برای اعمال تصمیماتش برخوردار است. به نظر می‌رسد کل اپوزیسیون بیش از مقامات ج.ا به جایگاه الهی ولایت فقیه باور داشته باشد! اینان قادر نیستند توضیح دهند که چرا رهبر نظام در چنین برهه‌ای تصمیم به اجرای چنین سیاستی گرفته و اصولاً چگونه قادر به اجرای این تصمیم شده؛ چه روندهایی درون بورژوازی ایران در جریان بوده که به یک جناح سیاسی امکان داده تا جناح دیگر را در انتخابات مجلس حذف کند و اصولاً چرا پیشتر به صرافت حذف جریان رقیب نیفتاده بوده است. اینان در مکتب لیبرالیسم آموخته‌اند سیر تاریخ را نه ناظر به تحولات طبقاتی که با اراده و تصمیمات فردی اشخاص توضیح دهند. همان رویکردی به تاریخ که هگل، به تحقیر، «روانشناسی نوکرمآب‌ها» می‌نامید.^۳

همین بود که نمایندگانی چون علی مطهری و محمود صادقی یک‌صدا با لیبرال‌های خارج‌نشین و مقامات آمریکایی به‌پا خاستند و فریاد «فرمایشی بودن انتخابات» و «از دست رفتن دموکراسی حداقلی» سر دادند.^۴ از همین جهت بود که عباس عبدی، که زمانی کیفیت رأی را به کمیت رأی ترجیح می‌داد، ناگهان اعلام کرد که: «با این انتخابات که نمی‌شود مجلس درست کرد». ^۵ دسته‌های رنگارنگ چپ نیز، طبق روال معهود، کاری بهتر از آن نیافتند که همین منطق و تحلیل را با اعلامیه مرگ زودرس رژیم بزرگ کرده، انتخابات را «آخرین دست‌وپازدهای نظام برای کسب مشروعیت از طریق به‌میدان آوردن مردم» تلقی کنند. خنده‌آور آنکه اعلام کمترین میزان مشارکت در تاریخ برگزاری انتخابات از جانب ج.ا، برای ایشان کافی نبود، تا آنجا که اقلیت رأی دهندگان را مزدوران رژیم نامیدند: «کارگزاران رژیم برای پر کردن خلاء حضور مردم در پای صندوقهای رأی، نظامیان و مزدوران محلی مستقر در کردستان لباس شخصی پوشاندند و در هر کدام

^۲ برای نمونه‌ای از این دست اظهارات بنگرید به: نمایش «انتخابات»: رسوایی بزرگ جمهوری اسلامی، رحمان حسین زاده، حزب کمونیست کارگری-حکمتیت. نیز: هراس اصلاح‌طلبان از غرق شدن با کشتی سوراخ دولت و نظام: از قربانی کردن نباید ترسید!، کیهان لندن، ۲۶ تیر ۱۳۹۷.

^۳ ریز، جان، جبر انقلاب، ترجمه اکبر معصوم‌بیگی، نشر دیگر، ۱۳۸۰، صفحه ۶۴.

^۴ برای نمونه بنگرید به سخنان محمود صادقی. مصطفی تاجزاده نیز اعلام کرد: «از نظر آیت‌الله خامنه‌ای قانون‌گرایی به مثابه تمکین به مهندسی انتخابات است». همچنین بنگرید به: «رد صلاحیت گسترده انتخابات مجلس / وقتی رژیم ایران حتی نمایندگان فعلی را خودی نمی‌داند»، صدای آمریکا، ۲۹ بهمن ۱۳۹۸. جمعی از «فعالین سیاسی و مدنی» خارج از کشور نیز این انتخابات را «مهندسی ولایت فقیه» و «مصادق تعارض بیش از پیش جمهوری اسلامی با موازین انتخابات آزاد» دانستند. بنگرید به: فراخوان برای کارزار تحریم فعال انتخابات «اسفند بدون رأی دعوت ۱۶۴ فعال سیاسی و مدنی برون مرزی از مردم ایران».

^۵ کنایه‌های تند عباس عبدی: با این ریش که به تجریش نمی‌روند/ من مانده‌ام که قالیباف اصلاً نماینده کیست؟ با این میزان رأی مگر آبرویی برای آدم می‌ماند. خبرآنلاین، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۹. عباس عبدی ده سال پیش از این در مصاحبه‌ای، ضمن تأیید تلویحی عدم تقلب در انتخابات ۱۳۸۸، رأی دهندگان به موسوی را، به‌رغم کمیت کمتر، واجد کیفیت بیشتر دانسته بود. بنگرید به: «خس و خاشاک» سیزده میلیونی • مصاحبه، دویچه‌وله فارسی.

از شهرها در چند حوزه رای گیری جمع کردند تا با گرفتن فیلم و تصاویر جعلی شکست آشکار خود را پرده پوشی نمایند.^۶

همچون آن راهزن یونانی، که قربانیان را بر تختی سنگی می‌نشاند و با قطع کردن سر و پاشان، ایشان را با تخت هم‌اندازه می‌کرد، اینان نیز عادت کرده‌اند تا چشم‌وگوش خود را بر حقایق ببندند و به جای آنکه به تحلیل وقایع پردازند، فرایندهای تاریخی را به دلخواه خود چنان دگرگون کنند که با مغز متصلب و جزم‌اندیش‌شان یکی شود. همین است که از آن همه حذف و دگردیسی نیز، چیزی جز «سبعیت نظام و عدم رحم به خودی‌ها» دستگیرشان نشد. اینان توانی جز آن ندارند که هر آنچه را در برابر چشمان‌شان به‌وقوع می‌پیوندند، برگرفته و در قالب مشتی هذیان به‌عنوان تحلیل بازگو کنند. توضیح واضحات و تکرار بدیهیاتی که از هر کودکی نیز برمی‌آید. این بدیهیات، نزد این حضرات نام استراتژی رهایی‌بخش و پلتفرم سیاسی به خود می‌گیرد. الحق که در تاریخ باید از چنین چپ‌هایی به‌عنوان مضحکه یاد کرد!

باری، اصلاح‌طلبانی که دولت و مجلس «تکراری‌شان» یکی از مجریان اصلی طرح‌ها و سیاست‌هایی بود که فلاکت و تیره‌روزی مضاعف را برای کارگران ایران فراهم آورد، رد صلاحیت‌ها را به بهانه‌ای برای مظلوم‌نمایی بدل کردند. در حالی که ردصلاحیت‌های شورای نگهبان، لااقل دامن‌گیر تعداد قابل توجهی از نمایندگان و نامزدان اصول‌گرا نیز شد و از جمله به اعتراض کسانی چون عباس سلیمی‌نمین، عزت‌الله ضرغامی و حتی آیت‌الله مکارم شیرازی انجامید؛ اصلاح‌طلبان کل ماجرا را صرفاً به تلاش «نظام»، همان هسته سخت قدرت، برای حذف صدای مخالف و جریان دگراندیش فروکاستند. حمله‌ای از سوی اقتدارگرایان که واکنشی بود به تلاش‌های اصلاح‌گراانه ایشان. اینان چنان فرصت طلب بودند که ردصلاحیت‌ها را به بهانه‌ای برای پرده‌پوشی ناتوانی‌شان از حضور در انتخابات بدل کردند. شورای عالی اصلاح‌طلبان طی بیانیه‌ای، از آن جهت که به علت رد صلاحیت‌ها «امکان رقابت عادلانه برای جریان ریشه‌دار اصلاح‌طلب میسر نمی‌باشد» اعلام کرد که برنامه‌ای برای شرکت در انتخابات ندارد. فهم این حقیقت چندان دشوار نیست که اگر اصلاح‌طلبان با لیستی واحد نیز در انتخابات شرکت می‌کردند، با شکستی مفتضحانه عرصه را به رقبایشان می‌باختند. برای این گرگ‌های در لباس میش، رد صلاحیت‌ها فرصتی بود تا خود را قربانی معصوم تصمیمات «اقتدارگرایان» نشان دهند. غافل از آنکه حیات این جریان مدت‌ها است به پایان رسیده و جایی جز زباله‌دان تاریخ انتظارش را نمی‌کشد. اصلاحات مرده است اما از مرگ خود خبر ندارد. از این جهت بود که بسیاری از ایدئولوگ‌ها و چهره‌های جریان اصلاحات، اگر نه صراحتاً، اما در لفافه و به تلویح، رأی به تحریم انتخابات دادند تا لااقل مشروعیتی را که «تکرار کردن» بر باد داد، ژست تحریم و انصراف از حضور در انتخابات، بازپس گیرد.

^۱ اطلاعیه کمیته مرکزی کومه له در باره پاسخ قاطع مردم کردستان به بایکوت نمایش انتخاباتی رژیم، حزب کمونیست ایران، ۲ اسفند ۱۳۹۸. ایرادات نگارشی موجود در متن و عنوان اطلاعیه، از نگارنده نیست!

سیاست تحریم: چپ بورژوازی و زایش مجاهدینیسیم از زهدان دموکراسی خواهی

اگر تحریم و انصراف از انتخابات، برای اصلاح طلبان ماهیتی حیثیتی داشت و تاکتیکی بود برای حفظ لاقفل بخشی از بدنه اجتماعی شان، اگرچه خودشان هم از مضحک بودن فراخوان دادن به تحریم خبر داشتند، چپ بورژوازی فریب حلواحلوی خودش را خورد، همین تاکتیک را برگرفت و به عنوان استراتژی رهایی بخش اعلام کرد. ایشان که تمام تحلیل هاشان از دولت ایران در دوگانه استبداد/دموکراسی مستحیل می شود و ج.ا را نه به عنوان شکل مکشوف دولت دموکراتیک بورژوازی در ایران که در مقام یک سازمان فقهی استبدادی و قرون وسطایی بازمی شناسند، با اعلام اینکه «انتخابات در این رژیم نمایش دموکراسی و برای کسب مشروعیت است»، شرکت در انتخابات را به معنای همراهی با رژیم تفسیر کرده و در برابر آن سیاست تحریم انتخابات را در پیش گرفتند. گیریم با چاشنی عملیات آنارشیستیک «برهم زدن انتخابات»، غافل از اینکه این سیاست به ظاهر رهایی بخش روی دیگر سکه همان «نمایش دموکراسی» است. ناگفته پیداست که عدم شرکت در انتخابات، رأی ندادن، خود بخشی از مناسک دموکراسی است. نظم لیبرال-دموکراتیک، پیشاپیش رأی ندادن و تحریم انتخابات را، به عنوان حق اعضای جامعه مدنی محفوظ نگاه داشته است. مقامات ج.ا با به رسمیت شناختن همین حق است که از شهروندان می خواهند حتی اگر از رهبر نظام نیز بیزارند، در انتخابات شرکت کنند.

چپ بورژوازی، که به جای تلاش برای ارائه فهم مشخص از اوضاع و احوال کنونی، آئین وار به تکرار گزین گویه هایی از مارکس و لنین می پردازد، اولاً تلاش برای تحقق دموکراسی را از اصول تخطی ناپذیر خود می داند و در ثانی، همچون تمام ایدئولوگ های لیبرال منش از آن رو انتخابات را زیر سؤال می برد که «رژیم استبدادی ایران برخلاف دولت های دموکراتیک انتخابات را مهندسی می کند». چپ بورژوازی نمی داند که دموکراسی، خود شکلی از حاکمیت سیاسی است که آزادی و برابری را تنها در ساحت سیاست طلب می کند: آزادی و برابری سیاسی. حال آنکه بدون برابری اجتماعی، آزادی و برابری سیاسی کذبی بیش نیست. بنابراین دموکراسی خود شکلی از حاکمیت بورژوازی است که از قضا باید در هم بشکند. به تعبیر انگلس: «دموکراسی در بنیان خود حامل تناقض، کذب و عوام فریبی است. آزادی سیاسی، آزادی دروغین است، بدترین شکل ممکن بردگی، یک آزادی ظاهری [که] بنابراین تحقق بندگی است. برابری سیاسی نیز چنین است. پس دموکراسی، همچون تمامی دیگر اشکال حکومت، می بایست در نهایت درهم بشکند: عوام فریبی نمی تواند دوام آورد. تضاد نهفته در آن باید عیان گردد. ما یا باید یک بردگی مستمر و مداوم داشته باشیم - یعنی یک استبداد پنهان - یا برابری واقعی، یعنی کمونیسیم.»⁷

اگر در «دولت های دموکراتیک»، فعالیت کلان رسانه های غربی و دم و دستگاه عریض و طویل حزبی در این کشورها، وظیفه گزینش و رد صلاحیت نامزدهای انتخاباتی را بر عهده دارند؛ برای بورژوازی ایران، دستگاه ساده ای به نام شورای

⁷ *Progress of Social Reform On the Continent*, Fredrich Engels, marxist.org

نگهبان این وظیفه را انجام می‌دهد. گیریم پرهزینه‌تر، زمخت‌تر و با چهره‌ای مستبدانه‌تر. چپ بورژوازی، بنا به ذهنیت بورژوازی‌اش، از این سازوکار در ایران، که جزء جدایی‌ناپذیر هر شکلی از دموکراسی بورژوازی است، با نام «مهندسی انتخابات» یاد می‌کند و شکل پیچیده و خودکار همین سازوکار را دموکراسی ناب و انتخابات آزاد می‌داند. غافل از آنکه امر دموکراتیک در جهان بورژوازی، چیزی جز شرط حاکمیت بورژوازی نیست: «انسان‌ها افراد صرفاً انتزاعی، شهروندان انتزاعی یا ذرات پراکنده در تمامیت دولت نیستند، بلکه انسان‌هایی مشخص‌اند که موقعیت خاص در تولید اجتماعی دارند و همین موقعیت وجود اجتماعی آنان را تعیین می‌کند. دموکراسی ناب جامعه بورژوازی این وساطت را حذف می‌کند. فرد عریان و انتزاعی را مستقیماً به تمامیت دولت متصل می‌کند، که در چنین بافتاری به همان اندازه انتزاعی جلوه‌گر می‌شود. این خصلت بنیاداً صوری دموکراسی ناب ... صرفاً امتیاز بورژوازی نیست، بلکه دقیقاً شرط قاطع حاکمیت طبقاتی آن است.»^۸

برای آنکه بدانیم اینان تا چه اندازه با جناح راست اپوزیسیون^۹ و البته مقامات آمریکایی و غربی هم‌فکر و هم‌پاله‌اند، کافی است به فهم‌شان از تمام فرایند انتخابات نگاهی بیندازیم. ما از فحش‌نامه‌هایی که سازمان‌هایی نظیر راه‌کارگر منتشر می‌کنند صرف‌نظر کرده^{۱۰} و تنها فرازهایی را از فهم به‌اصطلاح مارکسیست‌های جبهه چپ همواره بورژوازی از فرایند انتخابات بازخوانی می‌کنیم. البته در نظر داریم که اعضای این طیف متنوع، برادرخوانده یکدیگرند و چنان هم‌رنگ و یک‌کاسه‌اند که تعدادی از سازمان‌هاشان ذیل نام «شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست» گرد هم آمده‌اند.^{۱۱}

مشت نمونه خروار این جماعت، رحمان حسین‌زاده، از رهبران حزب حکمتیست است که می‌نویسد: «هدف فوری خامنه‌ای و سران سپاه و سکانداران اصلی نظام، درست مانند همه رژیم‌های استبدادی و خشن و تا مغز استخوان ضد مردم، یکدست کردن سه قوه در قالب "هسته سخت قدرت" برای مقابله با موج گسترده و بنیان‌برافکن اعتراضات توده‌ای در مسیر تحولات پیش‌رو است».^{۱۲} دریغ از یک جمله در باب دگرگونی‌های وضعیت و نیز بورژوازی ایران که به این حذف و تغییر آرایش دامن زده است. هرآنچه هست، به مانور خامنه‌ای و اعوان و انصارش در برابر جماعتی تدارکچی خلاصه می‌شود. روایتی که به داستانی دست‌چندم از تاریخ بیهقی شبیه‌تر است تا تحلیل‌های رهبر یک حزب کمونیست!

^۸ لوکاچ، گنورگ، تأملی در وحدت اندیشه لنین، ترجمه حسن شمس‌آوری و علیرضا امیر قاسمی، نشر اینترنتی، صفحه ۵۳.

^۹ برای روشن شدن مقصود نگارنده از اپوزیسیون ج.ا. و تقسیم‌بندی‌های آن به پی‌نوشت ۱ مراجعه کنید.

^{۱۰} برای نمونه‌ای از این فحش‌نامه‌های لیبرال‌مآبانه بنگرید به: اعلامیه هیئت اجرایی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) مردم، انتخاب‌شان را کرده‌اند! سازمان کارگران انقلابی ایران، ۲۱ بهمن ۱۳۹۸. نیز: با همبستگی فزون‌تر و تحریم انتخابات؛ بی‌چهره گی "امپراطوری دروغ" را برملا سازیم!، امیر جواهری لنگرودی، ۱۸ بهمن ۱۳۹۸. همچنین: بیانیه دوازده زندانی سیاسی زن زندان اوین در تحریم و نفی انتخابات، ۲۹ بهمن ۱۳۹۸.

^{۱۱} یکی از خانواده‌های پرجمعیت چپ پروغرب که اعضای آن عبارت‌اند از: اتحاد فدائیان کمونیست، حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری - حکمتیست، سازمان راه کارگر، سازمان فدائیان (اقلیت)، هسته اقلیت.

^{۱۲} نمایش انتخابات: رسوایی بزرگ جمهوری اسلامی، رحمان حسین‌زاده، ۲ اسفند ۱۳۹۸.

در تمام بیانیه‌ها و متون این جریان عین همین گزاره‌ها تکرار می‌شود: جماعتی مستبد و نظامی (هسته سخت قدرت) که از ترس شورش فرودستان حکومت را قبضه می‌کنند. بر همین سیاق است که حزب کمونیست ایران اعلام می‌کند: «رژیم این بار که صدای پای انقلاب را شنیده است برای دادن آرایش جنگی به صفوف خود، برای مقابله با خطر انقلاب حتی به نمایندگان کنونی مجلس هم رحم نمی‌کند. رژیم اسلامی اینک به مجلس یکدست و گوش به فرمان سپاه نیاز دارد».^{۱۳} این یکدست‌سازی یا به عبارت دقیق‌تر یکدست شدن را هر کودک نابالغی می‌تواند به چشم خود ببیند. مسئله اما بر سر چرایی وقوع آن است.

ماجرا به فهمی فردگرایانه از تحولات ختم نمی‌شود. اینان با مربوط ساختن این فرایند به آماده شدن حکومت برای برخورد سبعانه با شورش‌های مشابه، از قضا دموکراسی خواهی و نیز میل باطنی خود به اصلاح‌طلبان و آن دموکراسی حداقلی را به نمایش می‌گذارند. اگرچه در هر متن و بیانیه اصلاح‌طلبان و اصول‌گرایان را سر و ته یک کرباس بخوانند. ج.ا برای برخورد با شورش‌های آتی از مدت‌ها پیش از آبان ۱۳۹۸ آماده شده بود. اینان که در خواب خرگوشی فرورفته‌اند، در انتهای زمستان چشمی گشودند و دگردیسی‌های ج.ا را به آماده شدن برای سرکوب شورش‌های آتی نسبت دادند! برای اینکه نادرستی این قبیل ریشه‌یابی‌ها و همچنین این میل و گرایش آشکار شود کافی است بپرسیم در میان هیئت حاکمه ایران چه دو دستگی‌ای در برخورد با فرودستان جان به لب آمده از بهره‌کشی‌های سرمایه‌داران وجود داشت؟ آیا در نظر ایشان دولت روحانی در برخورد با کارگران ایران «دموکرات‌تر» و «مشفقانه‌تر» از جناح دیگر عمل کرده که اینک ضرورت «یکدست‌سازی» در ذهن رهبر پیش آمده است؟ آیا در منظر ایشان، بیت و سپاه پاسداران سرکوب‌گران حرفه‌ای‌تری از اصلاح‌طلبان و اعتدال‌گرایان‌اند؟ پیدا است که پاسخ تمامی این پرسش‌ها یک «نه» محکم و قاطع است و باز پیدا است که قلم در دست امثال حسن رحمان‌پناه از آن رو چنین می‌چرخد که نزد کل جبهه چپ بورژوازی و از جمله حضرات حکمتیست، اصول‌گرایان نماینده سرکوب و نظامی‌گری و اصلاح‌طلبان و اعوان و انصارشان نماینده دموکراسی‌بازی هستند. این جماعت چنان سرگشته و کژفهم‌اند که تفکیک وظایف میان دستگاه‌ها و سازوکارهای گوناگون دولت را با جناح‌بندی‌های سیاسی خلط کرده‌اند! یعنی که اصول‌گرایان را به تمامی با دستگاه پلیسی-امنیتی رژیم این‌همان گرفته و اصلاح‌طلبان را کادر بوروکراتیک دولت، همان تدارک‌چیان نظام می‌دانند.

اینان حتی از مشاهده بدیهیات و واضحات نیز ناتوان‌اند. تا آنجا که نمی‌دانند که اگر هم دودستگی‌ای در برخورد با معترضان وجود داشت، صرفاً در دی‌ماه ۱۳۹۶ بود که بخشی از اصول‌گرایان کوشیدند خود را محرک و مدافع اعتراضات نشان دهند. و این در حالی بود که اصلاح‌طلبان و ایدئولوگ‌هاشان پیش از «هسته سخت قدرت»، میان «اعتراض و

^{۱۳} اطلاعیه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران در مورد نمایش یازدهمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی، حزب کمونیست ایران، ۲۵ دی ۱۳۹۸.

اغتشاش» مرکزشی کردند. در آبان ۱۳۹۸ نیز شاهد بودیم که کل مقامات ج.ا، بی‌کم‌وکاست و از همان ابتدا، در حمایت از سرکوب فرودستان جان به لب آمده شمشیر کشیدند.

به این ترتیب شاهدیم که کل جبههٔ چپ بورژوازی در سطح نظر و تحلیل، با هم‌مسلمان خود در جناح راست اپوزیسیون هم‌آوا بود و عین‌به‌عین مواضع آنان را در هر بیانیه و مقاله منتشر ساخت. چپ پروغرب واژه‌به‌واژه، با اصطلاحاتی نظیر «مردم مبارز و آزادی‌خواه ایران»،^{۱۴} با لیبرال‌هایی نظیر احزاب چهارگانهٔ جمهوری خواه، نهضت آزادی و فعالان سیاسی و مدنی لیبرال، که در ادبیات این چپ توده‌ای-اصلاح طلب نام دارند، این همان می‌شود و برای آنکه از این یکی شدن نجات یابد، تاکتیک‌هایی را برمی‌گزیند که ناگهان با مجاهدین یک‌رنگ از آب در می‌آید. خواهیم دید که چگونه.

در ماجرای انتخابات، چپ پروغرب و دموکراسی خواه، هم‌صدا با لیبرال‌ها، جز فراخوان دادن به تحریم انتخابات چیزی در چنته نداشت. در این انتخابات لیبرال‌ها از تحریم فعال، یعنی تبلیغ خواست برگزاری همه‌پرسی علیه جمهوری اسلامی به‌جای رأی ندادن حمایت می‌کردند. فرقه‌جات گوناگون چپ پروغرب، برای آنکه میان خود و این لیبرال‌ها وجه افتراقی بگذارند، تحریم فعال را ناکافی دانسته و سیاست خود را «تبدیل کارناوال انتخابات به روز اعتراض علیه رژیم» اعلام کردند. برای بیان این اعتراض نیز راهکاری خارق‌العاده به اذهان بورژوازی‌شان رسید: پاره‌کردن بنر و پلاکارد تبلیغاتی، برهم زدن همایش انتخاباتی و، پرطمطراق‌تر از همه، آتش زدن صندوق‌های رأی.^{۱۵} چپ بورژوازی و در صدر ایشان، حزب حکمتیست، مرز سرخ خود را با لیبرال‌های «تحریم‌گرا»، آتش زدن صندوق تعریف می‌کرد و غافل بود از اینکه سازمان‌هایی چون مجاهدین، بهتر از وی همین فرامین را صادر و اجرایی می‌کنند. بدا به حال‌شان که ندانستند و نمی‌دانند «غافلان هم‌سازند». چپ بورژوازی اگر صرفاً شعار برهم‌زدن انتخابات می‌داد، مجاهدین همان شعار را در میدان عمل اجرا کرد. گیریم با آویزان کردن تصویر مریم رجوی در فلان خیابان تهران.^{۱۶} آیا اینان یک‌بار از خود پرسیده‌اند که پاره‌کردن بنر تبلیغاتی چه ربطی به مبارزات کارگران دارد؟ در کجای تاریخ کمونیست‌ها با آتش زدن صندوق رأی مقدمات انقلاب را فراهم کرده‌اند؟

^{۱۴} برای نمونه بنگرید به: علیه شرکت در انتخاباتی که انتخابی در آن نیست، و دعوت از مردم برای تحریم انتخابات مجلس!، اتحاد جمهوری خواهان ایران، ۱۰ بهمن ۱۳۹۸.

^{۱۵} «سیاست درست از نظر ما برهم زدن کل انتخابات رژیم است. از نظر ما شعار "رأی‌بی‌رأی" هم کافی نیست! و در چهارچوب "تحریم انتخابات" می‌گنجد و در نهایت به نفع رژیم خواهد بود. باید تلاش کرد هر جا امکان دارد صندوق‌های رأی را به آتش کشید.» شعار رأی بی رأی کافی نیست باید صندوقها را آتش زد! جمال کمانگر، حزب کمونیست کارگری-حکمتیست. در اطلاعیهٔ مشترک نیروهای چپ و کمونیست نیز می‌خوانیم: «هر کمپین "انتخاباتی" در هر جایی می‌تواند محلی باشد برای اعتراض ... نگذاریم این مزدوران تریبون بگیرند، از حکومت دفاع کنند و بر جنایت و استبداد و استثمار مهر تائید بزنند ... همه جا علیه شان به میدان بیاییم و هر تحرک "انتخاباتی" را به اعتراض بدل کنیم»، رأی ما سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی است! اطلاعیهٔ مشترک نیروهای چپ و کمونیست، ۲۴ بهمن ۱۳۹۸.

^{۱۶} بنگرید به فعالیت کانون‌های شورشی در تحریم نمایش انتخابات رژیم در شهرهای ایران با شعار (رأی من سرنگونی)- اول اسفند، سازمان مجاهدین خلق ایران، ۱ اسفند ۱۳۹۸.

این تطابق محض و این‌همانی در نظر و عمل تصادفی نیست. کل اپوزیسیون، ج.ا را نظامی فقهی-ایدئولوژیک بازمی‌شناسد، به‌صرف وجود فضای اعتراضی علیه دولت، «مردم» را نیز مخالفین برانداز ج.ا می‌داند و از این‌رو خواستش سرنگونی ج.ا، همین الان و به هر طریقی است. نحله‌های گوناگون‌اش هم در بازار سیاست، این متاع را به هر قیمت ممکن طلب می‌کنند. جالب آنکه کل اپوزیسیون، از چپ تا راست، فرایندی را از سر می‌گذراند که ماهیت و البته نهایت آن تبدیل این اپوزیسیون به مجموعه‌ای از سازمان‌ها است که منافع و سیاست هیچ طبقه‌ای را در ایران نمایندگی نمی‌کنند و تنها همان خواست عام سرنگونی را اشاره می‌روند. از این رو است که هر چه زمان بگذرد بیشتر متوجه می‌شویم که اینان برای تغییر سیاسی در ایران راهی جز توسل به نهادهای بین‌المللی و دولت‌های غربی ندارند. از این‌رو است که استراتژی خود را، هرچه بیشتر، با سیاست روز همین دولت‌ها کوک می‌کنند. همین است که در تحلیل به سخیف‌ترین گزاره‌ها بسنده می‌کنند و در میدان عمل به راهکارهای یکسانی می‌رسند که باید بر آنها نام مجاهدینیسیم گذاشت. شکلی از رفتارهای تروریستی، آنارشیک و فردگرایانه که نه تنها به مبارزات کارگری و اصولاً به مبارزات سیاسی هیچ طبقه‌ای ربط ندارند، بلکه تنها یک هدف دارند: تکثیر دسته‌جات چماق‌داری که به نام مبارزه با جمهوری اسلامی، مقدمات تولید داعش‌ها و القاعده‌های وطنی را برای پیشبرد سیاست‌های امپریالیستی فراهم می‌کنند. چماق‌دارانی که از قضا، دوشادوش ج.ا از اعتلای مبارزه طبقاتی پرولتاریا پیشگیری خواهند کرد. توجه داریم که سیاست‌های امپریالیستی آمریکا در خاورمیانه، از یک دهه پیش به این سو و بر بستر فرایند افول هژمونیک آمریکا همواره به ایجاد وضعیت انهدام اجتماعی انجامیده است. این گروه‌ها و فرقه‌ها چماق‌داران و قداره‌کشان آن وضعیت را تدارک می‌بینند.

تکلیف ما با سازمان‌هایی چون مجاهدین، سلطنت‌طلب‌ها، جریان‌ات و چهره‌های لیبرال روشن است. نیروهایی که علناً از حمایت مالی و سیاسی ایالات متحده برخوردارند و آشکارا دشمن طبقه کارگر هستند. اما از حضرات «چپ و کمونیست» که به زعم خود بر طبل مبارزه طبقاتی می‌کوبند، باید پرسید که چگونه است که از مواضع رادیکال‌شان، همان‌گونه که نشان دادیم، چه بخواهند یا نه، چیزی جز دفاع از اصلاح‌طلبان در برابر اصول‌گرایان استخراج نمی‌شود؟ چگونه است که در هر بزنگاهی، در هر بیانیه و اطلاعیه‌شان، واژه‌به‌واژه مواضع و تحلیل‌های دشمنان پرولتاریا است که خودنمایی می‌کند و دم خروس تمایلات بورژوازی است که از دهان‌شان بیرون می‌زند؟ آیا جز این است که این نیروها، خواسته و ناخواسته، جناح چپ اپوزیسیونی تا مغز استخوان آمریکایی هستند؟ اپوزیسیونی که در دشمنی و قساوت با منافع پرولتاریا از هیچ چیز مضایقه نمی‌کند.

پینوکیو به شهربازی رفت و هرچه بیشتر آنجا ماند، گوش‌هایش درازتر شد، سُم درآورد و دست آخر دید که با گله الاغان یکی شده است و در آخور می‌چرد. چپ پروغرب نیز هرچه بیشتر بر خوان دموکراسی‌خواهی نشست و هرچه که از سیاست طبقاتی فاصله گرفت، دید که بی‌اختیار بیشتر و بیشتر همان استراتژی‌ای را پیش می‌گیرد که اپوزیسیون راست و در رأس آن مجاهدین برمی‌گزیند. وقوع شورش‌های دی ماه ۱۳۹۶ بیانگر نقطه عطفی در فضای سیاسی ایران بود. این

دیگر نه دموکراسی خواهی که مطالبات معیشتی بود که به محرک و عامل شورش اجتماعی بدل می شد. همچنین فرایند در جریان افول هژمونی آمریکا، به گرایش به حسیضی هر دم فزاینده در راهبرد عام غرب گرایی، به مثابه یکی از دو راهبرد عام بورژوازی ایران انجامیده است. به این ترتیب غرب گرایی و بیان ایدئولوژیک آن، دموکراسی خواهی، هرچه بیشتر در افق بورژوازی ایران رنگ باخته و تنها در مقام فانتزی ای خرده بورژوازی و بیشتر طبقه متوسطی به حیاتی انگلی ادامه می دهد. اینک دموکراسی خواهی تنها برگ انجیری است از برای سیاست های ایالات متحده. همین است که دموکراسی خواهی اپوزیسیون ج.ا به زایش مجاهدینسم می انجامد و چپ پرو غرب هرچه کوشید بیشتر از اپوزیسیون راست فاصله بگیرد، بیشتر با آنها یکی شد. می گویند وقتی در باتلاق بیافتید، هرچه بیشتر برای رهایی دست و پا بزنید بیشتر فرو می روید.

از برجام تا ردصلاحیت: ظهور و سقوط اعتدال گرایان

یکی از ملزومات و پیش شرط های پیروزی در هر نبرد و جنگی، شناخت صحیح و دقیق از وضعیت دشمن است. بدون شناخت جامع از تحولات اردوگاه دشمن، پیروزی در نبرد ممکن نیست. بر همین سیاق، پرولتاریا در پیکار خود با بورژوازی می بایست فهم دقیقی از تحولات و دگردیسی های بورژوازی داشته باشد.

ناظر نکته سنج این پرسش را پیش خواهد کشید که چه شد که دولت روحانی، که زمانی با شعار چرخیدن سانترفیوژ و چرخ اقتصاد، در عرصه سیاست ایران یکه تازی می کرد و مخالفت های رهبر نظام را به هیچ می انگاشت، امروز چنین زبون شده است. چگونه رهبری که انذارهای اش در مخالفت با برجام به ثمن بخش خریده نمی شد، امروز آمرانه دولتی ها را از مذاکره با غرب برحذر می دارد. چگونه است که اصلاح طلبانی که در مجلس ششم بست می نشستند و در صحن علنی، مجلس خبرگان را به برکناری خامنه ای از مقام رهبری فرا می خواندند،^{۱۷} امروز مطیعانه ردصلاحیت خود را می پذیرند و بی سروصدا از کاندیداتوری انصراف می دهند. و چگونه است که در بحبوحه شوک جامعه از سرکوب اعتراضات آبان ماه ۱۳۹۸، شورای نگهبان ج.ا به جای آنکه «نمایشی از رقابت و فضای باز سیاسی» ارائه دهد، عدم کفایت نیمی از نمایندگان مجلس را اعلام می دارد.

دیدیم آنانی که منشاء این تحولات را صرفاً در دستورات رهبر و به منظور آمادگی برای مقابله با شورش های فرودستان جستجو می کنند و یا کل ماجرا را جنگ زرگری دو جناح از «نظام اسلامی» می نامند، با تناقض روبه رو می شوند و از

^{۱۷} علی اکبر موسوی خوئینی، در زمان بست نشینی نمایندگان اصلاح طلب در مجلس ششم، طی نطقی جنجالی مجلس خبرگان را به برکناری رهبر ج.ا از منصب خود فراخواند.

همان ابتدا ناگزیر با دسته‌جات فالانژی که نام اپوزیسیون ج.ا. بر خود نهاده‌اند این همان می‌شوند. بدیهی است که در این تحولات یک جناح به حذف جناحی دیگر مشغول است و باز بدیهی است که فرایند یکدست شدن حاکمیت در حال رقم خوردن است. اما مسئله آن است که اولاً در این فرایند، جناح پیروز نیز به شکل و کسوت دیگری درمی‌آید و چیزی نوین را تکوین می‌بخشد. فرایند یکدست شدن به تکوین جناح نوینی در حاکمیت می‌انجامد، نه آنکه همان جناح پیشین، با همان سروشکل قدرت را در دست گیرد. در ثانی برای فهم چرایی این تغییر آرایش و دگردیسی و تکوین نیروهای جدید در سطح هیئت حاکمه ایران، می‌بایست به تحولات بورژوازی ایران و نیز جایگاه‌اش در وضعیت فعلی جهان بنگریم و ببینیم که این تغییر آرایش پاسخ به کدامین نیاز بورژوازی است.

پیش از هر چیز و برخلاف منظر اپوزیسیون غرب‌گرا، باید در نظر گرفت که آنچه در انتخابات مجلس یازدهم شاهد بودیم، نه نقطه آغاز «تلاش نظام برای حذف جریان رقیب»، بلکه فرازی از فرایندی طولانی‌تر است. فرایندی که با خروج آمریکا از برجام و به دنبال آن خروج دولت یازدهم از مرکز سیاست در ایران در سال ۱۳۹۶ آغاز شد، با حملات به خانواده لاریجانی ادامه یافت و سرانجام در انتخابات مجلس به حذف کامل جریان اعتدال‌گرا و اصلاح‌طلبان حامی‌شان انجامید. این را که این فرایند تا کجا ادامه خواهد یافت باید منتظر بود و دید. دیگر آنکه این فرایند مدت‌ها پیش از اعتراضات آبان ماه ۱۳۹۸ آغاز شده و نقش شورش‌های فرودستان در تکوین این پروسه اهمیتی ثانوی داشته و در مقام کاتالیزور عمل می‌کند. با کمی دقت متوجه می‌شویم نیرویی که از گردونه سیاست به بیرون پرتاب می‌شود، به تمامی همانی است که نقشی کلیدی در تلاش برای عادی‌سازی روابط ج.ا. با آمریکا داشت. تلاشی که با برجام جوانه زد، اما پیش از آن که به ثمر بنشیند، دولت ترامپ آن را از ریشه درآورد.

در آغاز دهه نود شمسی، سیاست‌ورزی ج.ا. حول دو محور بنیادین تعریف می‌شد. یکی ایجاد «عمق استراتژیک» در خاورمیانه، که مبتنی بر حفاظت از خود از طریق حفظ متحدین منطقه‌ای از گزند تهاجمی امپریالیستی و عقب‌راندن نیروهای آمریکایی از خاورمیانه کار می‌کرد،^{۱۸} و دیگری تلاش برای عادی‌سازی روابط با غرب، که میانجی‌اش توافق بر سر برنامه هسته‌ای بود و از همان دولت دوم احمدی‌نژاد کلید خورد. دو اصلی که با شعار چرخش ساترفیوژ و گردش چرخ اقتصاد، روحانی را به قدرت رساند و چهره‌های کلیدی خود را نیز بازیافت: قاسم سلیمانی و محمد جواد ظریف. به یاد داریم که بنفش‌پوش‌های طبقه متوسطی، در سال ۱۳۹۶، با در دست داشتن تصاویر سردار بود که در پای صندوق‌های رأی حاضر شدند.

بورژوازی ایران در پاسخ به تعریف مناسبات خود با غرب دو راهبرد عام می‌یابد. یکی غرب‌گرایی و دیگری آمریکاستیزی. این دو راهبرد در حقیقت زاینده و نیز زاینده تنش‌های درونی بورژوازی ایران در مواجهه با کردوکار امپریالیسم است و همواره مَهر خود را بر آرایش قوای سیاسی بورژوازی ایران می‌نهد. این دو راهبرد هیچ‌گاه به تمامی از میدان خارج

^{۱۸} برای توضیحی مختصر در خصوص حضور منطقه‌ای ج.ا. به پی‌نوشت ۲ بنگرید.

نشده‌اند. بلکه همواره یکی ذیل دیگری به حیات خود ادامه داده است. سلطه یک راهبرد بر فضای سیاسی ایران همواره با سطحی از ادغام دیگر در درون خود ممکن شده است. نه آنکه این ادغام تمام و کمال باشد، بلکه ضمن حفظ تنش‌های سیاسی و جناحی درون ج.ا، سطحی از ادغام نیز شکل می‌گیرد و جناح سیاسی مغلوب ناگزیر به حدی از تمکین به رقیب خود می‌شود.

آغاز عصر اعتدال، به معنای نابودی راهبرد غرب‌ستیزی نبود. بلکه خود این غرب‌ستیزی، تا حد امکان درون راهبرد عام غرب‌گرایی هضم و جذب، و به تکیه‌گاهی برای عادی‌سازی روابط با غرب بدل شد. در حقیقت خود این هضم و جذب شدن، پروسه و فرایندی بود که از سال‌های ابتدایی دهه ۱۳۹۰ آغاز شد، در سال‌های میانی این دهه، به اوج خود رسید و درست در لحظه‌ای که به نظر می‌رسید این دو با هم این‌همان شده‌اند، با پاره‌کردن برجام از سوی ترامپ، کل این فرایند از هم پاشید.

سیطره راهبرد غرب‌ستیزی در سال‌های میانی دهه ۸۰، در عین آنکه به بن‌بست‌هایی انجامیده بود فرصت‌ها و امکانات نوینی نیز خلق کرده بود که مهم‌ترین‌اش عبارت بود از ناتوانی غرب در نادیده گرفتن قدرت ج.ا در خاورمیانه. آن بن‌بست‌های سیاسی-اقتصادی یکی از عواملی بود که زمینه به حاشیه راندن راهبرد غرب‌ستیزی و بر سر کار آمدن دولت روحانی را فراهم نمود. دولت روحانی از یک‌سو آن دست‌آوردها را چونان مستمسکی برای حمله به رقبای سیاسی خود به کار می‌گرفت و از سوی دیگر به خوبی از دست‌آوردهای جناح رقیب چونان کارت بازی و اهرم فشار در مذاکرات استفاده کرد. جناح رقیب ناگزیر بود تا مدت‌ها تماشاچی استفاده روحانی از دست‌آوردهای منطقه‌ای خود باشد. با این همه بر سر کار آمدن ترامپ معادلات را در هم پیچید و اعتدال‌گرایان را ناگزیر ساخت تا به رقیبان خود اقتدا جویند.

همین بود که سرانجام روزگاری فرارسید که ظریف مدعی می‌شد: «هیچ‌کس به اندازه من از موشک دفاع نکرده است ... کسی که موشک می‌سازد برادرش دیپلمات می‌شود».^{۱۹} این دو چهره‌های کلیدی نزاع درونی بورژوازی ایران و هیئت سیاسی آن بورژوازی، یعنی نزاع و هم‌آوردی همان دو راهبرد مذکور بودند. با این همه دگرگونی اوضاع بود که کسی چون ظریف را ناگزیر ساخت تا از در هم‌آوایی با رقیب خود درآید.

در این میان باید توجه داشت که قاسم سلیمانی هر اندازه که یک فرمانده نظامی بود، دیپلماتی نظامی نیز بود. از قضا هر اندازه که ظریف در میان رهبران و مقامات اروپایی مقبولیت داشت، سلیمانی نیز در میان شیوخ و رهبران طایفه‌ای، مذهبی و سازمانی سوریه، عراق و لبنان تا حدودی مورد اعتماد بود. سلیمانی کسی بود که وجهه سیاسی کمتر دیده شده‌اش، به‌ویژه در میان شیعیان عراق، اجرای سیاست‌های ایران را تسهیل می‌کرد. همین بود که ظریف و سلیمانی در این سال‌ها جلسات مشترک هفتگی داشتند. ترور سلیمانی، نه صرفاً از جهت ضربه‌زدن به اقتدار نظامی ایران، که بیش از هر چیز

^{۱۹} ظریف: حمایت‌های سردار سلیمانی نبود توفیقات اجلاس بن را به دست نمی‌آوردیم، خبرگزاری تسنیم، ۱۵ بهمن ۱۳۹۸.

جهت تضعیف امکانات دیپلماتیک ایران و هم‌ارز عملیات تحریم ظریف بود. صحنه نمادینی بود که قاسم سلیمانی نه در میدان جنگ که در فرودگاه و حین سفری برای مذاکرات سیاسی ترور می‌شد. نه تنها نمادین بلکه واقعی: برای آمریکا آن قبیل مذاکرات و از جمله سفر به بغداد در بجهت تعیین نخست‌وزیر عراق، حساس‌تر از مانورهای نظامی سلیمانی بود.

به این ترتیب شاهدیم که در آغاز دهه جاری، اعتدال‌گرایان از نتایج راهبرد غرب‌ستیزی بهره‌برداری تمام‌عیاری به عمل می‌آورند. ممانعت ج.ا از پیشروی نیروهای نیابتی آمریکا در سوریه، دولت ایران را در برابر سرنگون شدن به‌دست ایالات متحده تا حدودی ایمن کرده و پشتوانه حضور ظریف در مذاکرات بود. از آن سو رفع تحریم‌های اقتصادی، سیاسی و تسلیحاتی نیز نه تنها اقتصاد ایران را متحول می‌کرد و مشروعیتی برای ج.ا در جامعه به ارمغان می‌آورد، بلکه به تثبیت عمق استراتژیک ج.ا نیز کمک می‌کرد. کافی است اشاره کنیم روسیه برای فروش سلاح به ایران، مدت‌ها است منتظر سررسید تحریم تسلیحاتی ایران است.^{۲۰}

در پایان دهه اما، ورق برگشت. دولت ترامپ یکی از رهبران این سیاست‌ورزی را، با پاره‌کردن برجام و سپس تحریم شخص ظریف، به رسوایی کشاند و دیگری را نیز در خاک عراق، نه با گلوله که با موشک ترور کرد تا در بوق و کرنا کند که عصر دیپلماسی، دورانی که می‌شد هم قاسم سلیمانی داشت و هم ظریف، سر آمده است.

می‌دانیم که حدود تصرف عرصه سیاست را برای نیروهای سیاسی، پیش از هر چیز، تضمین توان و امکانات آن نیرو برای دستیابی به منافع طبقه متبوع‌اش تعیین می‌کند. منافعی که بسته به اوضاع و احوال زمانه تحول می‌یابد. این ضرورت مذاکره با آمریکا برای بورژوازی ایران و نیز گشایش آن افق بود که هاشمی رفسنجانی را از عالیجناب سرخ‌پوش به قهرمان ملت بدل کرد، به اعتدال‌گرایان اجازه داد تا سکان هدایت کشور را به دست گیرند و حتی در برهه‌ای بیت رهبری را نیز به حاشیه برانند. به یاد داریم که خامنه‌ای، در سال‌های ۹۲ تا ۹۶، بارها مخالفت ضمنی خود را با مذاکره با آمریکا بیان کرد و ناتوانی خود را از مقابله با دولت روحانی، در قالب توجیهات و تبصره‌هایی از قبیل «حالا به هر صورت دولت مورد اعتماد است» به سمع و نظر رساند! حکم حکومتی رهبر و همراهی برای تصویب برجام در مجلس نیز، بیش از هر چیز از سر ضعف و ناچاری بود تا موافقت و رضای کامل. به یاد داریم که نمایندگانی چون کوچک‌زاده و رسایی، اعضای جبهه پایداری که در ولایتی بودن‌شان تردیدی نیست، ضمن اعتراض شدیدالحن به تصویب بیست دقیقه‌ای برجام اعلام کردند: «برجام را لاریجانی، شمخانی و حجازی تصویب کردند، ما نکردیم!»

اعتدال‌گرایان جناح رقیب خود را به حاشیه راندند چرا که ذیل اقتدار اعتدال‌گرایان بود که به شکلی بهینه، هم حفظ حضور ایران در منطقه مقدور بود و هم حضور بر سر میز مذاکرات میسر می‌شد. قاطبه بورژوازی ایران پیش از بر سر کار آمدن روحانی، رأی اعتماد خود را به این نیرو داده بود. و آنگاه که این افق هر چه بیشتر از دست رفت، آنگاه که ایالات متحده از

^{۲۰} و تو قطعنامه آمریکا علیه ایران توسط چین و روسیه، بهار نیوز، ۲۴ مرداد ۱۳۹۹.

بازی برد-برد به سیاست «یا توافق جامع یا هیچ‌چیز» گذار کرد، دولت روحانی و تمام پشت جبهه سیاسی اش ناگزیر قافیه را باختند و رأی اعتماد بورژوازی نیز از دست رفت. حذف این جریان تنها آن لحظه‌ای ممکن شد که نه تنها با از بین رفتن ضرورت وجودش، به فرقه‌ای روبه نزول بدل شد، بلکه ستون‌هایی که عمارت اعتدال‌گرایی بر آن استوار بود نیز، با باروت تحریم و چاشنی ترور آمریکایی از هم پاشید. تنها هنگامی می‌توان یک نیروی سیاسی را چنین بی‌هزینه و بی‌سروصدا حذف کرد که پیشتر، به دلیل فروپاشی پایه‌های اش در واقعیت، به فرقه بدل شده باشد.

اعتدال‌گرایان سقوط کردند و با خود هر آن کس را که در روزگار رونق و جلال، حامی‌شان بود، به قعر کشیدند. بر این سیاق بود کناره‌گیری لاریجانی از حضور در انتخابات. علی لاریجانی که از فردای جنبش سبز، ضمن درک مقتضیات زمانه، به خیل اعتدالیون پیوسته بود؛ همو که روزگاری ریاست مجلس را ملک طلق خود می‌دید و از پشت تریبون آن، رئیس‌جمهور کشور را، همچون موش از مجلس بیرون می‌کرد، از کاندیداتوری در انتخابات سرباز زد. هر چند عده‌ای این اقدام را، تاکتیکی برای حمله به ریاست‌جمهوری ۱۴۰۰ تلقی کردند، اما علت اصلی را حمیدرضا ترقی، نایب رئیس شورای مرکزی حزب مؤتلفه اسلامی، این مجمع کلان سرمایه‌داران ایران، بر زبان آورد. عباراتی که به موجزترین شکل تأییدی است بر چرایی کل فرایند تبدیل شدن اعتدالیون به فرقه‌ای در حال زوال: «دلیل اول عدم حضور ایشان، شکست پروژه برجام و بی‌نتیجه بودن مذاکره با آمریکا است. چون ایشان در تصویب برجام نقش قابل توجهی داشت.»^{۲۱} نه تنها علی لاریجانی، بلکه هر نماینده‌ای که در تصویب برجام نقش داشت از گردونه انتخابات حذف شد. علی مطهری سابقاً اصول‌گرا و محمود صادقی، برجسته‌ترین‌هاشان بودند. پیش از آن که این جماعت توسط شورای نگهبان ردصلاحیت شوند، خود واقعیت صلاحیت‌شان را رد کرده بود. آن‌ها خاصیت و کارآیی خود را از دست داده بودند و می‌دانستند که دیگر نه در دولت، نه نزد سرمایه‌داران و نه در ذهنیت عمومی جامعه جایگاهی ندارند. همین بود که آینده‌نگرانی چون محمدرضا عارف و لاریجانی، محترمانه در انتخابات شرکت نکردند و مابقی نیز با تیر خلاص شورای نگهبان حذف شدند. این نمایندگان بهتر از حضرات چپ و حکمتیست می‌دانستند که «مهندسی انتخابات»، بدون آنکه جمیع نمایندگان چنین رسوا و بی‌پشتوانه شده باشند، ممکن نیست. از این جهت بی‌سروصدا کاسه‌کوزه‌شان را جمع کردند و به خانه رفتند تا کی اختر بخت‌شان دوباره در آسمان سیاست درخشیدن بگیرد! پس نطق‌های به‌ظاهر منتقدانه و ژست مشمژکننده دفاع از آزادی این جماعت، اگرچه ساز ناکوکی بود که باید از ارکستر هماهنگ مجلس حذف می‌شد، اما در کل ماجرا عاملیتی فرعی داشت و ریشه موضوع همان بود که گفتیم.

«هسته سخت قدرت»، اگر هم تصمیمی گرفت و دستوری داد، مدت‌ها بعد از آن بود که فرایند یکدست شدن آغاز شده بود. این یکدست شدن را وضعیت بود که به ج.ا. تحمیل می‌کرد و در بزنگاه انتخابات، نیروی موسوم به هسته سخت

^{۲۱} چرا علی لاریجانی نمی‌آید؟، مشرق‌نیوز، ۱۱ آذر ۱۳۹۸.

قدرت از وضعیت برای تسویه حساب و حذف و جرح نهایت استفاده را برد. هرچند که خواهیم دید که نه هسته سخت قدرت آن معنایی را دارد که کل اپوزیسیون به کار می‌برد در کار است و نه این اصول‌گرایان همانی هستند که بودند!

تأسیس ستاد فرماندهی جنگ: هسته سخت یا بورژوازی؛ کدام یک تصمیم‌سازند؟

«جلسه، بسیار جلسه مهم و سنگینی است ... همین آقایان [تولیدکنندگان] ... صفوف مقدم و خط‌شکن‌های این میدان‌اند ... میدان خطیری است، میدان جنگ است.»^{۲۲}

طی چهار دهه اخیر نزد کل اپوزیسیون ج.ا. اسطوره‌ای از موجودیت دولت در ایران شکل گرفته است: هسته سخت قدرت. فهمی رازواره از دولت که تمام وقایع و تحولات ج.ا. را به تصمیم‌سازی این هسته سخت قدرت بازمی‌گرداند. نزد این اپوزیسیون، هسته سخت قدرت به مثابه موجودیتی صلب، تغییرناپذیر و قائم‌به‌ذات فهم می‌شود که قدرت و تصمیم‌سازی خود را فارغ از منافع طبقاتی بر بورژوازی ایران تحمیل می‌کند. هسته‌ای که از ناکجاآبادی مذهبی-فقهی ظهور کرده و چونان اختاپوسی بر پیکر جامعه جنگ انداخته و از آن ارتزاق می‌کند. هسته قدرتی که حاکمیت‌اش را به زور سرنیزه و بهره‌برداری از رانت‌های نفتی تداوم می‌بخشد. در اینکه خصائل تاریخی بورژوازی ایران و نیز مواجهه بورژوازی با طبقه کارگر در کوران انقلاب ۵۷، به شکل‌گیری ساختاری در دولت ایران انجامیده که به شکل یک «دولت پنهان»، یا هسته مرکزی قدرت عمل می‌کند شکی نیست. ضرورت غرب‌ستیزی برای بورژوازی ایران، به‌ویژه جهت ممانعت از اعتلای زبقاتی انقلاب ۵۷ و نیز سرکوب نیروهای لیبرال غرب‌گرا و همچنین قوای چپ در بازه انقلاب ۵۷ یکی از عناصر اساسی صیوروت و شکل‌گیری آن هسته سخت قدرت بود. هر ناظر ساده‌دلی نیز می‌تواند فهم کند که بیت رهبری در قامت دم‌دستگاهی قدرتمند درون دولت ایران عمل می‌کند. مسئله بر سر بنیان‌های طبقاتی، چگونگی عملکرد و نیز دگردیسی‌های این به اصطلاح هسته مرکزی است. خواهیم دید که آنچه هسته سخت قدرت نامیده می‌شود نه موجودیتی قائم‌به‌ذات دارد و نه شکل و محتوایی متصلب و تغییرناپذیر، بلکه خود یکی از اجزای ضروری حاکمیت بورژوازی ایران است. کل اپوزیسیون، بنا به ماهیت بورژوایی‌اش، در منطق خود پوزیتیویست است و لاجرم پدیدار هر موجودیتی را با ذات آن یکی می‌گیرد. به این ترتیب از واقعیت مادی یک ضرورت، اسطوره‌ای می‌سازد به نام هسته سخت قدرت.

^{۲۲} بیانات در دیدار جمعی از تولیدکنندگان، کارآفرینان و فعالان اقتصادی، وب‌سایت رسمی رهبری، ۲۸ آبان ۱۳۹۸.

آنچه که در فرایند انتخابات اخیر، از جانب کل اپوزیسیون راست و چپ، به غلبه «هسته سخت قدرت» بر اعتدال‌گرایان تفسیر شد، در حقیقت عبارت بود از تبعات مشخص شدن نبود پاسخی سیاسی برای عادی‌سازی رابطه با غرب برای بورژوازی ایران. اینک برای بورژوازی ایران آشکار شده است که هم‌سویی بورژوازی ایران با امپریالیسم آمریکا، در شرایطی که فرایند افول هژمونی آمریکا در جریان است، لاجرم به وضعیت اهدام اجتماعی می‌انجامد. پذیرش عادی‌سازی روابط از جانب آمریکا با پیاده‌سازی سیاست‌هایی همراه است که نتیجه آن، معنایی جز نابودی امکانات و منافع بورژوازی ایران ندارد. وضعیتی که به نابودی ارکان حیات اجتماعی و از جمله نابودی امکان اعتلای مبارزه طبقاتی پرولتاریا نیز می‌انجامد. تجلی افول هژمونی آمریکا، که به ظهور ترامپیسم نیز انجامیده، ایالات متحده را وامی‌دارد تا به سیاست «یا توافق جامع یا هیچ‌چیز» روی آورد.^{۲۳} توافق جامعی که به معنای از دست دادن نفوذ منطقه‌ای ایران، به معنای از دست دادن بازارهای منطقه‌ای و جهانی و به معنای بدل شدن به بله‌قربان‌گری سیاست‌های آمریکا است. بدون آن توافق جامع، راهی جز درگیری و افزایش سطح تنش‌ها باقی نمی‌ماند. امری که شرایط و بستر مناسب را برای پدید آمدن وضعیت انهدام اجتماعی فراهم می‌آورد.

طی سه دهه اخیر، پاسخ به مسئله رابطه با غرب، به خلق دو جناح سیاسی متخاصم انجامیده است.^{۲۴} زمانی بود که جنبش اصلاحات، با شعار گفت‌وگوی تمدن‌ها، اعلام کرد که آماده عادی‌سازی روابط با آمریکا است، عرصه سیاست ایران را با شعائر دموکراسی خواهی اشغال کرد و چنان جنبش قدرتمندی شکل گرفت که در روزنامه‌ها، خیابان‌ها و حتی مجلس ایران علیه آنچه که امروز «هسته سخت قدرت»، و آن روزگار «گروه‌های فشار» می‌نامیدند، لشکرکشی شد. بیت رهبری چنان در حاشیه قرار گرفت، که خامنه‌ای برای آرام کردن فضا ضمن اعلام اینکه «اگر عکس مرا هم آتش زدند باید سکوت کنید»، طرف مقابل را به عدم تجاوز از حدود مجادلات سیاسی دعوت کرد تا مگر از سوءاستفاده دشمن

^{۲۳} برای توضیحی مبسوط درخصوص چیستی افول هژمونی آمریکا و ترامپیسم، بنگرید به: «امپریالیسم آمریکا: عروج و افول هژمونی ابرقدرت»، پناهی، بابک و فرزانه عباسی، سوریه و رنال‌پلیتیک کمونیستی، نشر اینترنتی، ۱۳۹۷.

^{۲۴} به زعم نگارنده وجود این دو نیروی سیاسی را بیش از هر چیز می‌بایست با وجود دو گرایش متضاد در بورژوازی ایران توضیح داد. به‌طورکلی و سر بسته، توسعه انباشت در ایران، به‌ویژه پس از پایان جنگ و تثبیت ج.ا، ناگزیر مسئله شیوه تنظیم روابط با بازارهای جهانی و به دنبال آن تنظیم روابط با غرب را پیش می‌کشد. چنین نیست که یک جناح از بورژوازی، سرمایه‌های خرد یا در تفاسیری دیگر سرمایه صنعتی، خواهان رابطه با غرب و جناحی دیگر، انحصارات یا در تعابیری دیگر سرمایه تجاری-رانتی، خواهان استقلال و در نتیجه حفظ تنش با غرب باشند. سوی اینکه برای هر بخش از بورژوازی کدام گرایش وزن بیشتری دارد، این دو گرایش متضاد برای هر سرمایه منفردی در ایران، وجود دارد و بازتاب این دو گرایش در سطح سیاسی به بروز دو راهبرد عام آمریکاستیزی و غرب‌گرایی می‌انجامد. وجود دو جناح غرب‌گرا و آمریکاستیز در هیئت حاکمه پاسخ نیروهای سیاسی است به این دو راهبرد عام. وجود این دو جناح دو چوب زیربغلی است که بورژوازی ایران برای حیات خود ناگزیر به تکیه بر آنها است. شرایط و ضرورت‌های اقتصادی-سیاسی در هر دوره بورژوازی ایران را ناگزیر می‌سازد تا به یکی از این راهبردها بیش از دیگری اقبال نشان دهد. اینک و در پرتو گرایش افول هژمونیک آمریکا، تنها از آن رو که مشخص شده آمریکا بدون نابود کردن بورژوازی ایران امکان هم‌آوایی با جناح سیاسی غرب‌گرا را ندارد، این جناح می‌رود که تا سرحدات یک فرقه تنزل درجه یابد.

جلوگیری شود.^{۲۵} تنها آن زمان که معلوم شد پاسخ آمریکا به گفتگوی تمدن‌های سید خندان، محور شرارت نامیدن ایران است، آن «هسته سخت قدرت» توانست دست به سرکوب جنبش اصلاحات بزند.

در نمایش افول هژمونی آمریکا، میان پرده اوپاما آخرین گشایش معنادار و توانمندی بود که امکان عادی‌سازی روابط با غرب را به بورژوازی ایران می‌داد. در حقیقت آن گشایش تنها در عصر تهاجم امپریالیستی بود که ممکن می‌شد. جنگ و مذاکره دو روی سکه سیاست آمریکا در خصوص ایران بود. این بار اما با یک تفاوت: ج.ا در منطقه سرگرم حفظ متحدین منطقه‌ای در مواجهه با تهاجمی امپریالیستی بود. زمانه زمانه جنگ و «مقاومت» بود و دیگر آن اصلاح‌طلبان «هوادر صلح جهانی» و مدافع گفت‌وگوی تمدن‌ها دوردی از معضلات دوا نمی‌کردند. پس انعطاف‌پذیری به کار اصلاحات آمد، میانه‌روهایی از هر دو طیف اصلاحات و اصول‌گرا گرد هم آمدند زعامت اعتدال‌گرایانی را پذیرفتند که دهه‌ها در سیاست مهجور بودند و با ایشان ائتلاف کردند تا برای گشایش نوین، دولتی تدارک ببینند. جنبش سبز از رهبران در حصرش چشم پوشید، قبای بنفش به تن کرد و به‌جای سید خندان، به دلچکی به نام روحانی قناعت ورزید. اصول‌گرایانی چون لاریجانی نیز از برج عاجشان پایین آمدند، ضرورت روز را پذیرفتند و به طایفه اعتدال پیوستند. به‌ویژه در اردوی اصلاح‌طلبان، هر آن چهره و جمع و تشکیلاتی که این ضرورت را تشخیص نداد طی فرایندی درازمدت، به حاشیه رانده و به فرقه‌ای ناهمگون بدل شد. گشایش این امکان و حضور مقتدرانه ج.ا در منطقه، عواملی بودند که غرب‌گرایان تندرو و نیز اصول‌گرایان پایبند به آمریکاستیزی تمام عیار را هرچه بیشتر به حاشیه راندند. غرب‌گرایی و آمریکاستیزی، هر دو، وجهه ایدئولوژیک خود را هرچه بیشتر از دست دادند و در رخت راهبردهایی عمل‌گرایانه وارد میدان شدند.

می‌بینیم که اصولاً هسته سخت قدرتی که حرف اول و آخر را در سیاست ایران می‌زند در کار نیست و اتفاقاً در دو مرحله از تاریخ ج.ا، یکی عصر اصلاحات و دیگری عصر اعتدال، آنگاه که اوضاع و احوال اقتضا کرده «هسته سخت قدرت» میدان را خالی کرده و تنها دگرگونی شرایط اجازه داده تا دوباره به میدان بازگردد.^{۲۶}

گفتیم که خروج آمریکا از برجام، به عصر اعتدال، عصر «هم سلیمانی هم ظریف» پایان داد. اینک و با شکست تلاش بورژوازی ایران برای عادی‌سازی روابط با غرب و به‌تبع آن شکست تلاش برای حذف هزینه‌های این تنش سیاسی بر گردش سرمایه،^{۲۷} عصری آغاز شده که سیاست فشار حداکثری آمریکا برای بر «سر عقل آوردن ایران» سرفصل آن است.

^{۲۵} بیانات در پی حادثه کوی دانشگاه تهران در سال ۷۸، وب‌سایت رسمی رهبری، ۲۱ تیر ۱۳۷۸.

^{۲۶} لازم به تذکر است که خودویژگی تاریخی دولت در ایران که ولایت فقیه را به‌عنوان یک نقطه‌ثقل در ساختار حکومت تعریف کرده و بدان اختیاراتی ویژه می‌بخشد، اگرچه در پدید آمدن نمود ظاهری چیزی به نام «هسته سخت قدرت» نقشی برجسته ایفا می‌کند اما در این مناقشات اهمیتی ثانوی دارد.

^{۲۷} توجه داریم که بورژوازی ایران همواره با تناقضی روبه‌رو است. در تمام این چهار دهه، اگر سیاست تنش با غرب، هزینه‌هایی را به انباشت سرمایه وارد می‌کند، از آن سو غرب‌گرایی نیز هزینه‌هایی دیگر را بر گردش و انباشت سرمایه اعمال می‌کند. اگر غرب‌گرایی نیز، همچون آمریکاستیزی، پرهزینه نبود، اینک سال‌ها بود که جمهوری اسلامی قبای «دولت دموکراتیک» بر تن کرده بود.

سیاستی که تبعات ناگزیر آن نابودی این بورژوازی، بر بستر صیوررت وضعیت انهدام اجتماعی است. بورژوازی ایران متوجه است که عصر جنگ آغاز شده و برای این جنگ و تنش های نظامی آتی نیازمند تمرکز قوا و تشکیل ستاد فرماندهی است. در عصر جنگ هر مانعی که تصمیم گیری را با تأخیر مواجه کند مرگبار است و بورژوازی ایران همین را متوجه شده است. لازم بود تا مراکز متعدد تصمیم گیری و بلا تکلیفی و همچنین لرزش و نوسانی که بر سر مسائلی چون تصویب لوایح پالرمورخ داده بود دیگر تکرار نشود. از همین رو بود که بیت رهبری، سپاه و دیگر اعوان و انصارشان، که از مدت ها پیش سردمداران جناح آمریکاستیز بودند، ضمن دگر دسی، مشروعیت کافی برای تشکیل این ستاد فرماندهی را یافتند.

خامنه ای در دیدار با ۲۵۰۰ تن از فعالان اقتصادی در آبان ماه ۱۳۹۸، یاهو نمی بافت که «جلسه، بسیار جلسه مهم و سنگینی است». رویدادی تاریخی بود که تمام بزرگان قوم در آن جلسه گرد هم آمده بودند. جلسه، مهم و سنگین بود. مهم ترین چهره های بورژوازی ایران در آن جلسه به رهبر خود رأی اعتماد دادند تا سکان هدایت کشور را در وضعیتی اضطراری به دست گیرد. بورژوازی در مناسکی، که از قضا به بیعت در عهد خلفا می مانست، اعلام کرد که در عصر تشدید تنش های نظامی در جهان، به تمرکز قوای دولتی نیاز دارد. به این ترتیب زین پس جنگ و اگر لازم باشد مذاکره، هر دو تحت نظارت قوایی متمرکز پیش برده خواهد شد. رهبر ج.ا نیز به سهم خود، به بورژوازی اطمینان داد که شخصی قابل اطمینان برای بورژوازی است. همین بود که ضمن اعلام اینکه میدان، میدان جنگ است، تضمین داد که: «بنده هم پشت قضیه ایستاده ام. این را شما بدانید که من هم دفاع می کنم، کمک می کنم، تولید بایستی پیشرفت کند ... متأسفانه اقتصاد ما شرطی است. حالا عده ای هم سعی می کنند اقتصاد را شرطی کنند. ابتکار رئیس جمهور فرانسه چه می شود، فلان ابتکار چه می شود».^{۲۸} برای دلجویی از بورژوازی بود که رهبر ج.ا، پس از ۴۰ سال، ضمن بازنگری در مفهوم مستضعف، اعلام می کرد: «مستضعفین را بد معنا میکنند؛ مستضعفین را به افراد فرودست یا حالا اخیراً - یعنی این چند سال اخیر باب شده - اقشار آسیب پذیر [معنا میکنند]، یعنی آسیب پذیران؛ نه، قرآن مستضعف را این نمیداند ... این معنای مستضعفین است: کسانی که وارثان زمین و همه ی موجودی زمین خواهند بود».^{۲۹}

پس این نه «هسته سخت قدرت»، که ضرورت های برآمده از زاد و رشد بورژوازی ایران است که مجلس را از رأس امور خارج کرده و اعتدال گرایان را به حاشیه رانده است. برآیند تنش ها و واگرایی ها و هم گرایی های آن ضرورت ها در جهت قرار دارد که به چنین حذف و دگر دسی می انجامد. بورژوازی برای تنش های نظامی آتی این تغییر آرایش را در هیئت حاکمه خود ممکن کرد و مسؤلیت و کارگزاری آن را نیز به مقام معظم رهبری اش سپرد. آن جلسه نیز غسل تعمیدی بود که اختیارات کامل را به رهبر تفویض کرد. پروانه سلحشوری حق داشت که فریاد بکشد: «مجلس بعدی را تعطیل کنید».^{۳۰}

^{۲۸} بیانات در دیدار جمعی از تولیدکنندگان، کارآفرینان و فعالان اقتصادی، وبسایت رسمی رهبری، ۲۸ آبان ۱۳۹۸.

^{۲۹} پاسخ رهبر انقلاب به کسانی که مستضعف را بد معنا می کنند. راسخون، ۶ آذر ۱۳۹۸.

^{۳۰} پروانه سلحشوری: مجلس بعدی را تعطیل کنید. رادیو فردا، ۲۵ آبان ۱۳۹۸.

برای تشکیل این مجلس از رأس امور خارج شده نیز، چند نماینده گم نام که حتی نمی دانستند فراکسیون چیست، و البته سرداری همیشه بازنده و از همه جا رانده برای ریاست آن کفایت می کرد.^{۳۱}

این تنها آرایش دولت نبود که تغییر می کرد. اینک دیگر حتی اصول گرایی نیز همان اصول گرایی پیشین نبود. این انتخابات عرصه حذف نیروهای تندرو اصول گرا نیز بود. «هسته سخت قدرت» در همین انتخابات نشان داد که در ستاد فرماندهی جنگ، نیازی به تندروهایی چون اعضای جبهه پایداری ندارد. تندروترین اصول گرایانی که در جبهه پایداری گرد هم آمده بودند ناگزیر شدند تا به نواصولگرایی قالیباف تمکین کنند و برای آنکه جایی در مجلس داشته باشند، سرلیستی وی را بپذیرند. همین بود که دو روز مانده به انتخابات، لیست ائتلافی اصول گرایان، به اصلاحیه های قالیباف تن داد. همین بود که رسایی بر هم حزبی های سابق می شورید که چرا چهره های مبارز با استکبار را از لیست حذف کردید؟^{۳۲}

در آن سوی میدان نیز همین دگرذیسی در شرف وقوع بود. در جبهه اصلاحات، مردان بسیاری ظهور کردند. همان ها که روزگاری سینه چاکان و عربده کشان ضرورت هم گرایی با آمریکا بودند، قلم ها را شکستند و از دین برگشتند. فروپاشی جنبش اصلاحات و ناهم خوانی اش با اوضاع و احوال کنونی، برخی از اصلاح طلبان سابق را به جرگه اپوزیسیون نظام درآورد و مابقی شان نیز به چیزی دیگر بدل شدند: لیبرال های حامی مقاومت. مشت نمونه خروارشان سعید لیلان بود که اعلام کرد: «مذاکره با آمریکا کاملاً بی معنی شده ... مذاکره راه را برای دزدها هموار می کند».^{۳۳} مشت نمونه خروارشان محمد عطریانفر بود. رئیس ستاد انتخاباتی مهدی کروبی، همان کسی که روزگاری از رهبران اجرای انقلاب رنگی در ایران بود، سرانجام ضرورت زمانه را چنین تشخیص داد: «نه غزه و نه لبنان، جانم فدای ایران. اینها چرندیات است ... فردی به نام سید علی خامنه ای به عنوان رهبر ایران حوزه نفوذش را از مرزهای این کشور به مدیترانه و سوریه و لبنان و یمن برده است ... این جزو آورده های ماست. ما باید حتماً هزینه های حزب الله را بدهیم ... برای این گروه چهل سال تلاش شده است».^{۳۴} اینان نه صرفاً از سر نان به نرخ روزخوری، بلکه بیشتر از سر استنتاج سیاسی است که چنین تغییر جبهه داده اند. از بلاهت حکمتیسم و کل اپوزیسیون است که چنین دگرذیسی ای را نمی بینند. غرب گرایان ثابت قدم سابق به جبهه «مقاومت» می پیوندند و آمریکاستیزهای جبهه پایداری از میدان اخراج می شوند. کل نظام در حال دگرذیسی است و اپوزیسیون یقه می دراند که: می بینید؟ هسته سخت قدرت کودتا کرده! اگر با این جماعت هم نظیریم پس باید بپذیریم سعید لیلانها و عطریانفرها نیز جزوی از هسته سخت قدرت بوده اند و کسی نمی دانسته است.

^{۳۱} آقاتهرانی: بسیاری از تازه انتخاب شده نمی دانند؛ فراکسیون، طرح و لایحه چیست؟!، دیدارنیوز، ۶ اردیبهشت ۱۳۹۹.

^{۳۲} بنگرید به: حمله حمید رسایی به حداد عادل، آقاتهرانی، محصولی و قالیباف/ دامادتان را چرا وارد لیست کردید؟، خبرآنلاین، ۳۰ بهمن ۱۳۹۸.

^{۳۳} لیلان: مصالحه با آمریکا کلا بی معنی شده/ تعطیلی اقتصاد در ایران تقریباً رو به پایان است، خبرآنلاین، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۹. نیز لیلان: مذاکره با آمریکا راه را برای دزدها هموار می کند، مشرق نیوز، ۱ تیر ۱۳۹۹.

^{۳۴} عطریانفر: نه غزه و نه لبنان، جانم فدای ایران چرند است/ انبارلویی: نباید صدای رقبای سیاسی ما از BBC شنیده شود، الف، ۱۰ شهریور ۱۳۹۸.

ضرورت‌های بورژوازی ایران اینک و در شرایط فعلی، حول پاسخی مشخص به رابطه با غرب، موجب یکپارچگی‌ای نسبی در میان بورژوازی و دولت‌اش شده است. نیروهای اصول‌گرا و اصلاح‌طلب را دگردیسه کرده، سرخط‌های خود را بر هیئت حاکمه خود دیکته کرده و تغییر آرایشی را به منظور آمادگی برای وضعیت جنگی ممکن کرده است. شورش‌های فرودستان، اگرچه هراسی عظیم بر پیکر این بورژوازی وارد می‌کند و این هراس به تسریع در یک‌پارچه‌سازی حاکمیت منجر می‌شود، اما نقشی بنیادین در نفس این تغییر آرایش ندارد. در هر صورت باید توجه داشت که این یکپارچگی را اوضاع و احوال است که ممکن کرده است.

باری، بورژوازی و دولت‌اش، برای خنثی‌سازی اعتراضات معیشتی نیازی به تشکیل جبهه‌ای سیاسی، همچون دولت احمدی‌نژاد نمی‌بیند و به چاره‌اندیشی‌های حداقلی از قبیل رواج ادبیات مبارزه با فساد، پرورش چهره‌هایی چون رئیسی و البته کشتار و سرکوب اکتفا می‌ورزد. همین است که دولت چندان ابایی از اعلام کمترین مشارکت مردمی در تاریخ انتخابات ج.ا ندارد. از تنگ‌نظری اپوزیسیون چپ و راست بود که به‌جای فهم همین نکته، خود را درگیر اثبات این مسئله کردند که اعلام مشارکت ۴۰ درصدی از جانب دولت دروغ است! گویی برای اینکه بفهمیم مشروعیت ج.ا در اذهان عمومی خدشه جدی دیده به آمار کمتری از این نیاز داریم! از همین رو بود که در میان تعجب همگان، و علی‌رغم اعتراضات خونین آبان ماه، جلسه تعیین مزد در سال جاری، پس از اما و اگرهای فراوان و بدون جلب رضایت نمایندگان کارگری، رأی به افزایش ۲۰ درصدی مزد داد تا ثابت شود که بورژوازی ایران دیگر نه می‌تواند و نه می‌خواهد که از بروز شورش‌های فرودستان جلوگیری کند و تنها می‌تواند برای سرکوب آنان آماده شود. تو اعتماد به نفس این بورژوازی را بنگر که پس از آن سرکوب‌ها، وزیر کشورش وقیحانه در مجلس می‌گوید: «ما تنها به سرها شلیک نمی‌کردیم، پایین تنه را هم نشانه می‌گرفتیم» و رئیس یگان ویژه‌اش اعلام می‌دارد: «برای سرکوب شورش‌های ۹۹، امکانات خوبی دریافت کرده‌ایم».^{۳۰} البته توجه داریم که این بورژوازی در حد وسع خود، دست به اجرای تحولاتی زده تا حداقلی از جذب اعتراضات را ممکن کند. از آن جمله است برکناری کسی چون صادق لاریجانی از صدر قوه قضاییه، طرح شعار مبارزه با فساد از جانب ابراهیم رئیسی و نیز رشد جریان نواصول‌گرایی با شعار «کارآمدسازی نظام اسلامی، حذف سیاست‌ورزی رانتی و اقتصاد غیردولتی» به رهبری قالیباف. نمونه‌ای از این سیاست را اخیراً در دور جدید اعتراضات هفت‌تپه شاهد بودیم. آنجا که نمایندگان به عدالت‌خواه‌راهی خوزستان شدند تا مگر خود را حامی کارگران و مطالبات‌شان نشان دهند.

^{۳۰} آماده سرکوب اعتراضات ۹۹ هستیم، ایندیندنت فارسی، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۹.

پس ما شاهد بودیم که بورژوازی، که تا حدی بر تنش‌ها و اختلافات درونی خود فائق آمده، فرمان به تأسیس ستاد فرماندهی جنگ داده است، تغییر آرایش به‌وقوع پیوسته و نیروهای تندرو غرب‌گرا و آمریکاستیز، از عرصه حذف شده و جای خود را به تکنوکرات‌های سبک‌مغزی چون قالیباف داده‌اند. دیدیم که چپ پروغرب و در رأس آن حکمتیسم، از آن رو که نسبتی با مبارزات کارگران ندارد، با فهمی غیرطبقاتی، متناقض و ساده‌لوحانه با هر حادثه و رویدادی، از جمله انتخابات مجلس، مواجه می‌شود. تحلیل‌هایش نیز یکسره با تحلیل‌های اپوزیسیون راست و در رأس آن مجاهدین منطبق می‌شود. این انطباق برای خودش نیز آشکار می‌گردد و برای آنکه میان خود و اپوزیسیون راست مرکزگی کند، ناگزیر تاکتیک‌هایی «رادیکال» رو می‌کند. اما رودست می‌خورد و تمام تاکتیک‌هایش را پیش و بیش از او مجاهدین است که اجرایی می‌کند. زین پس هرچه زمان بگذرد، خواهیم دید که منظرگاه و جایگاه چپ پروغرب، وی را هرچه بیشتر با سیاست‌های مجاهدینستی یکی خواهد کرد.

اینان با فهمی ساده‌لوحانه از دولت در ایران، اولاً با معرفی جدال موجود به‌عنوان جدال درون جناحی ج.ا، و دوم با ریشه‌یابی تمام تحولات در موجودیتی به‌نام «هسته سخت قدرت»، صرفاً ج.ا و در رأس آن رهبر نظام را مسؤل تیره‌روزی «مردم» ایران معرفی می‌کنند و به این ترتیب، بخواهند یا نه، برای نظم سرمایه‌داری در ایران حکم برائت صادر می‌کنند. از سوی دیگر ایشان چون قادر به فهم تحولات در اردوگاه بورژوازی نیستند، هم‌آوا با کل اپوزیسیون دگردیسی‌های ج.ا را به بن‌بستی سیاسی تفسیر می‌کنند؛ بن‌بستی که در همین آینده نزدیک به سقوط ج.ا می‌انجامد. از این‌رو است که مبارزه طبقاتی را وامی‌گذارند، فرودستان عاصی از تطاول سرمایه را «توده مردم انقلابی» معرفی کرده و ایشان را با طبقه متوسطی‌هایی که در ماجرای شلیک به هواپیمای اوکراینی در دی ماه ۱۳۹۸، جنبش سبز کوچکی به راه انداختند،^{۳۶} هم‌منفعت تعریف کرده و می‌خواهند کارگران نامتشکل ایران را با نام جعلی «مردم انقلابی» بی‌هیچ تدارک پیشینی به میدان نبردی نابرابر بکشانند. جایی که به تعبیر مایاکوفسکی، «نه عرصه نبرد که میدان‌گه تیر است». جایی که در شرایط فعلی بی‌هیچ دست‌آوردی تنها سرکوبی خونین انتظارشان را می‌کشد. جایی که یا توسط ج.ا به خاک و خون کشیده می‌شوند و یا به پیاده‌نظام نیروهایی بدل می‌شوند که استراتژی و تاکتیک‌شان چیزی جز مجاهدین‌یسم نیست. مجاهدین‌یسمی که یکی از ارکان ایجاد وضعیت انهدام اجتماعی است و به چیزی جز از هم پاشیدن تار و پود هستی جامعه نخواهد انجامید. مواضع آتی اینان را چشم‌پسته هم می‌توان پیش‌بینی کرد؛ آنگاه که تبعات این مجاهدین‌یسم آشکار شود، طبق عادت چهل ساله، یگانه علت شکست مفتضحانه‌شان را سرکوب اعلام خواهند کرد.

^{۳۶} خالی از لطف نیست اگر به بلاهت و کوردلی این چپ‌ها نگاهی بیندازیم که برخی‌شان رد نشدن آن طبقه متوسط بی‌مایه را از روی پرچم آمریکا، به عملی ضدامپریالیستی ترجمه می‌کردند! برای نمونه بنگرید به: پارادوکس و جنبش انقلابی توده‌ها، اشرف دهقانی، رادیو زمانه، ۱ بهمن ۱۳۹۸.

برتولت برشت در نمایشنامهٔ آدم، آدم است، ماهیگیری ابله، ساده لوح و البته فرصت طلب را به تصویر می کشد که برای خرید عازم بندری در هند می شود. ماهیگیر ساده دل اما، اسیر در چنگال آزمندی خود و نیز دسیسه های سربازان بریتانیایی، فرایندی را می پیماید که دست آخر نه تنها نام خود را از یاد می برد، که به عنوان فرمانده ارتش بریتانیا، علیه هم وطنان هندی خود می جنگد و رشادت ها از خود نشان می دهد! حکایت این چپ نیز قطعاً همین است. اینان که بعضاً به نام مبارزه طبقاتی وارد زمین سیاست شده اند، فرایندی را از سر می گذرانند که دست آخر ذیل نام مجاهدین و در مقام سربازان امپریالیسم، علیه طبقه کارگر خواهند جنگید. طرد این مجاهدینسم و ایستادگی بر حدود و رئوس مبارزه طبقاتی و پیشبرد آن پیش شرط انکشاف و اعتلای مبارزه طبقاتی پرولتاریای ایران است.

پی‌نوشت ۱

آش در هم جوشی است اپوزیسیون خارج از کشور ج.ا، با ده‌ها گروه و سازمان و دسته و صدها چهره، که یک روز شاهد انشعاب است و روزی دیگر شاهد وحدت و ائتلاف. همین‌جا بگوییم که افول هژمونی آمریکا از یک‌سو و وقوع شورش‌هایی که هیچ‌کدام از این نیروها توانی برای معنا بخشی به آن ندارند، موجب شده تا تکاپویی در این اپوزیسیون رخ دهد که در هیئت ولادت ده‌ها گروه و ائتلاف جدید از یک‌سو و بالا گرفتن اختلافات و فروپاشی و از هم‌پاشی سازمان‌ها و احزاب به اجزای سازنده‌شان از سوی دیگر ظاهر شود. این هم‌گرایی و واگرایی متناوب، مشخصه آش شله‌قلمکاری است که نام اپوزیسیون بر خود نهاده و چنان از هول حلیم «سرنگونی» در دیگ امپریالیسم افتاده که از برای رهایی مردم ایران، مرحله نهایی براندازی را در شیپور دمیده و اعلامیه پشت اعلامیه، منشور سرنگونی صادر می‌کند.

این اپوزیسیون را بر دو محور عام می‌توان نمودار کرد. یکی طیف‌نگاشتی است که اپوزیسیون را از منتهی‌الیه چپ تا منتهی‌الیه راست تقسیم‌بندی می‌کند و دیگری محوری که از یک‌سو میزان وابستگی مالی و سیاسی این احزاب، سازمان‌ها و گروه‌ها را به دولت‌های غربی و متحدین منطقه‌ای‌شان نشان می‌دهد، و از سوی دیگر، نشان‌دهنده تمایل و گرایش این سازمان‌ها به رفتارهای تروریستی و آنارشیک است. جالب آنکه ارتباط معناداری است میان وابستگی مالی و سیاسی به دولت‌های غربی و بروز رفتارهای تروریستی.

جناح راست اپوزیسیون، خود به دسته‌بندی‌های کوچکتری تقسیم می‌شود: لیبرال‌ها و ملی‌گرایان، سلطنت‌طلبان، ناسیونالیسم و جدایی‌طلبی، نیروهای بنیادگرای قومی-مذهبی. مهم‌ترین نیروهای لیبرال عبارتند از: حزب اتحاد جمهوری خواهان ایران با گرایش سوسیال دموکراتیک، که هسته اولیه‌اش را بیشتر جمعی از چپ‌گرایان عضو حزب توده و فدایی خلق-اکثریت شکل می‌دهند. همچنین، همبستگی جمهوری خواهان ایران، که میعادگاه مهاجرین سرخورده جنبش اصلاحات است. همچنین نهضت آزادی و جبهه ملی را باید در همین دسته جای داد. حزب چپ ایران و اتحاد فدائیان خلق نیز در این مجموعه جای می‌گیرند. کل این مجموعه خواهان برقراری دموکراسی در ایران و نیز جدایی دین از دولت از طریق اعتراضات مدنی و گذار مسالمت‌آمیز از ج.ا است. این مجموعه در ادبیات بخشی از چپ پروغرب (برای مثال راه کارگر و شورای نیروهای چپ و کمونیست)، توده‌ای-صلاح طلب نام دارد و اگرچه اتحادیه بازنشستگان سیاست هستند و در حال حاضر نقشی در هیچ مبارزه سیاسی‌ای در ایران ندارد، چپ پروغرب ایشان را رقیب اساسی‌اش بازشناسی می‌کند. همین است که ما به تازگی شاهدیم که بخشی از بدنه چپ بورژوایی، هم‌مسلمان خود را که در اتحادیه لیبرال‌ها جا خوش کرده‌اند، «بورژوایی» خطاب می‌کند! نکته این است که چپ بورژوایی حاضر در این ائتلاف لیبرالی، تفاوتی ماهوی با همان «چپ‌های رادیکال» ندارد، بلکه از یک سو در انتخاب واژگان محافظه‌کارتر است و از سوی دیگر همچنان بر گذار مسالمت‌آمیز پای می‌فشارد. «چپ رادیکال»، پدیدار را می‌نگرد و فالانژیسم‌اش را به حساب انقلابی‌گری می‌گذارد.

نیروهای ناسیونالیست و جدایی طلب را آن دسته از سازمان‌هایی تشکیل می‌دهند که روزگاری جنبش‌های ناسیونالیستی را رهبری می‌کردند و امروز به دسته‌جات شبه‌نظامی بدل شده‌اند که اعتبار سیاسی گذشته‌شان تنها عامل مقبولیت ایشان است و اقدامات‌شان به عملیات نظامی در مرزهای ایران محدود می‌شود. مهم‌ترین این نیروها را در کردستان می‌توان یافت. حزب دموکرات کردستان ایران و مشتقات‌اش و نیز از حدود دو دهه قبل کومله زحمت‌کشان نامدارترین‌هاشان هستند.

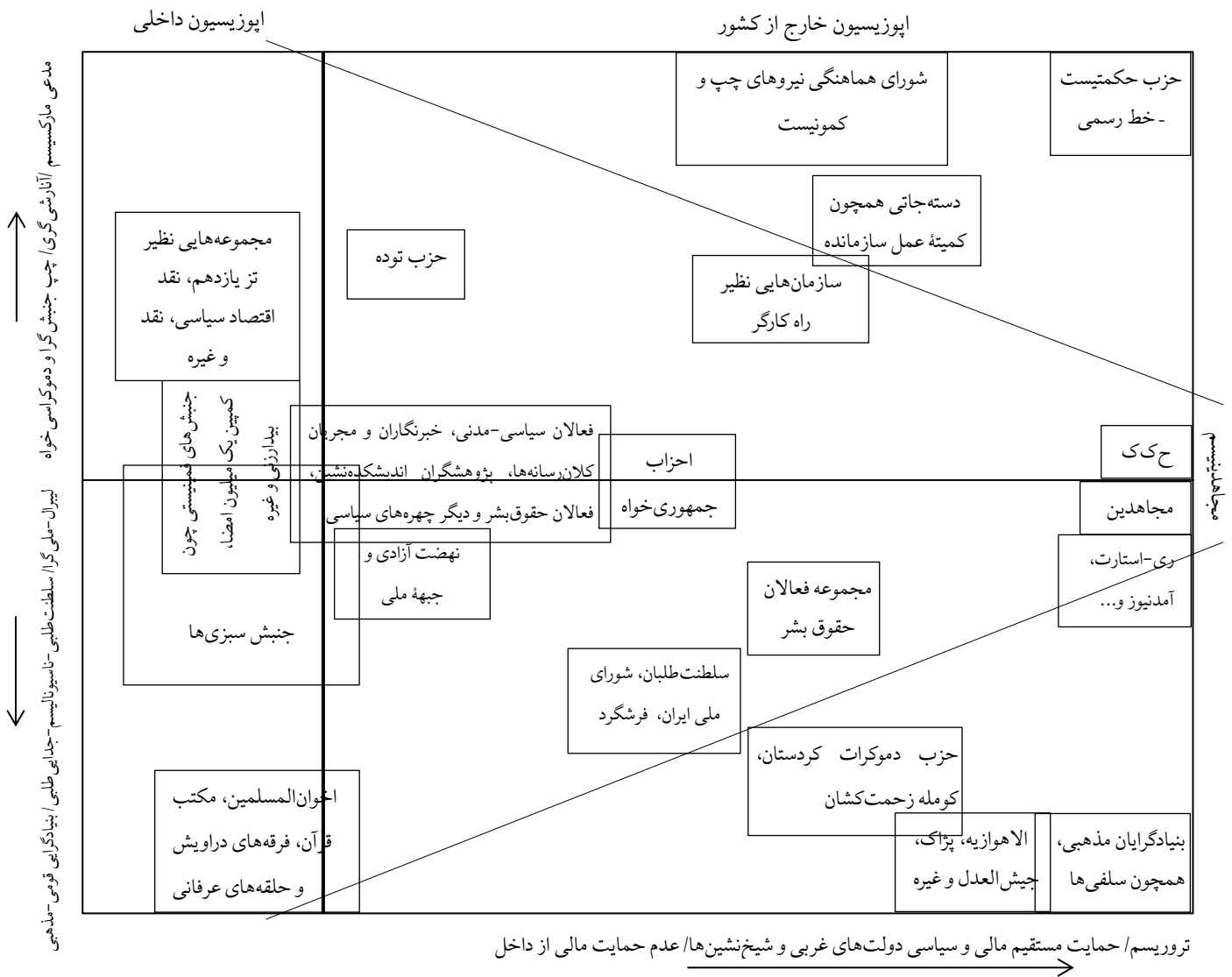
بنیادگرایی قومی-مذهبی را می‌توان آشکارا مرتجع‌ترین دسته این طیف دانست. گروه‌هایی از قبیل الاهوازیه، پژاک، بنیادگرایان سلفی و غیره عضوی از این دسته‌اند. ماورای کل اپوزیسیون راست و البته بیان دقیق و عملیاتی این جناح را مجاهدین و مجاهدینیسیم شکل می‌دهد. بی‌هویتی سیاسی، فالانژیسم و البته بهره‌گیری از اعتبارات مالی عربستان، اسرائیل و آمریکا وجه ممیزه مجاهدین است. مجاهدینیسیمی که از دی ماه ۹۶ به این سو تکثیر می‌شود هم‌بسته‌های خودجوش خود را در قالب اعجوبه‌هایی چون آمدنیوز، ری-استارت و غیره بازتولید می‌کند.

در سمت دیگر این اپوزیسیون نیروهای چپ و کمونیست را داریم. این بخش را عمدتاً می‌توان به دو طیف تقسیم نمود. یکی نیروهای چپ و دموکراسی‌خواه، که نظیر به نظیر همان لیبرال‌ها هستند در آن سوی نمودار، و دیگری نیروهای مدعی کمونیسم. توجه داریم که این دسته‌بندی کاملاً صوری است و مدعیان کمونیسم، با ادبیات به اصطلاح مارکسیستی از همان دموکراسی‌خواهی و غرب‌گرایی‌ای حمایت می‌کنند که دامنه ایدئولوژیک‌اش تا منتهی‌الیه جناح راست کشیده می‌شود. در دسته دموکراسی‌خواهان این بخش می‌توان نیروهایی چون سازمان انقلابی کارگران ایران (راه کارگر) را نام برد. در جناح مدعیان کمونیسم، برجسته‌ترین مدعی، همان شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست و نیز حزب حکمتیست-خطرسمی را داریم. اگر بهترین بیان اپوزیسیون راست را با مجاهدینیسیم بازشناختیم، شسته‌رفته‌ترین بیان جناح چپ اپوزیسیون را باید حکمتیسم در نظر گرفت. جالب آنکه وارث برحق حکمتیسم، حزب کمونیست کارگری-تقوایی‌چی، سال‌ها است که سپر انداخته و با وقاحت و البته صداقتی وصف‌ناپذیر، براندازی ج.ا را بدون همکاری سلطنت‌طلبان، لیبرال‌ها و امثال مسیح علی‌نژاد ناممکن می‌دانند.^{۳۷} ائتلافی که در منظر اینان البته تحت هژمونی چپ‌ها است! گفتیم که اینان واقعیت را با ذهن خود تطبیق می‌دهند و نه برعکس.

به نظر می‌رسد اینک دگرگونی‌های وضعیت، می‌رود تا تمام این نیروها را بسته به میزان «رادیکالیسم»‌شان، مجاهدتر کند: هرچه رادیکال‌تر مجاهدتر! همین است که اگر این دسته‌جات را بر روی نموداری با همین دو محور پیاده کنیم، می‌بینیم هرچه به سمت انتهای محورها حرکت کنیم، مجاهدینیسیم نیز بیشتر آشکار می‌شود.

^{۳۷} اپوزیسیون اپوزیسیون راست شدن نه تنها جایگاهی غیر واقعی به این نیروها می‌دهد و آنانرا بزرگ میکند بلکه عملاً آب به آسیاب جمهوری اسلامی می‌ریزد، یادداشتی در مورد چپ فرقه‌ای و جنبش علیه حجاب، حمید تقوایی، حزب کمونیست کارگری.

لازم است که تذکر دهیم، کمونیسم چیزی است ورای این اپوزیسیون. اپوزیسیون ج.ا در تمامیت خود زانده‌ای است بورژوازی و امپریالیستی. کمونیسم و کمونیست‌ها در راستای اعتلای مبارزات پرولتاریا و الغای مناسبات سرمایه‌داری و نابودی تمام تجلیات آن به دست پرولتاریا می‌کوشند، نه سرنگونی صرف ج.ا.



پی‌نوشت ۲

غالب است که حضور منطقه‌ای ج.ا.را، یا بر اساس رانه‌های ایدئولوژیک ج.ا، آنچه که شیعی‌گری و توسعه‌طلبی نام می‌گذارند توضیح دهند، و یا بر اساس منافع بی‌واسطه اقتصادی ج.ا در منطقه و به‌ویژه سوریه. برای این شق آخری نیز مستندات مضحکی تصویر می‌شود از جمله به‌دست گرفتن فلان معدن فسفات یا واگذاری ۵۰۰۰ هکتار زمین کشاورزی به ج.ا در شرق سوریه و یا طرح‌های نیروگاهی شرکت مپنا در آن خطه. چپ بورژوازی، می‌خواهد حضور منطقه‌ای ج.ا را با مقاصد ایدئولوژیک توضیح دهد. ناگهان متوجه می‌شود که آخر برای شیعه‌گری که این همه هزینه نمی‌کنند. پس به دنبال منافع اقتصادی ج.ا می‌گردد، اکتشافاتی می‌کند و غریب می‌کشد که یافتم! یافتم! و بر مبنای چند طرح ناشناخته نهایتاً چند صد میلیون دلاری، جنگ چند ده میلیارد دلاری را هزینه فایده کرده و به‌زعم خود به تأسی از لنین، حضور ج.ا را در منطقه، تبارز خرده‌امپریالیسم تشخیص می‌دهد.

جالب است که چپ محور مقاومتی هم همین کار را می‌کند. حضور ج.ا را در سوریه، تجلی روح سوسیالیسم و مبارزات ضدامپریالیستی اردوگاه شرق در عصر پسا شوروی ارزیابی می‌کند و محور مقاومت را سوژه ناخودآگاه سوسیالیسم درمی‌یابد که در زادورشد مبارزات ضدامپریالیستی‌اش، به سوسیالیست بودن‌اش آگاهی می‌یابد. برای پرسش حول منافع اقتصادی ج.ا هم، از سر تحقیر، پاسخی به‌زعم خود کوبنده دارد: چنین پرسش‌هایی از ذهنیتی اکونومیست برمی‌خیزد! چپ پروغرب و چپ محور مقاومتی به‌عنوان دو روی سکه چپ بورژوازی هر دو با واقعیت یک کار می‌کنند. به جای توضیح، آن را با ذهن‌شان تطبیق می‌دهند.^{۳۸} همین است دیگر: اقتصادگرایی عامیانه چپ پروغرب، روی دیگر ایدئالیسم چپ محور مقاومتی است.

تش‌های سیاسی پراهمیتی از این دست را نمی‌توان بدون رجوع به اقتصاد فهم کرد. البته مقصود از اقتصاد را نباید هم‌چون چپ بورژوازی میزان سود آنی این یا آن سرمایه منفرد فهم کرد. بلکه مختصراً مقصود عبارت است از ضرورت‌های سیاسی-اقتصادی که توسعه انباشت سرمایه ایجاد می‌کند و پاسخ به آنها در مقطعی می‌تواند به تش سیاسی و نظامی بینجامد.

نخست، ما می‌دانیم که نیروهایی که در فردای انقلاب ۵۷ در قامت دولت ج.ا شکل گرفتند، از پیش از انقلاب، متحدینی سازمانی در منطقه داشته‌اند. حفظ این متحدین و هزینه‌های مربوط به آن، حتی اگر موردپسند بورژوازی ایران نبود، تا آن زمانی که ج.ا می‌توانست گردش و انباشت سرمایه را در ایران تضمین کند، نمی‌توانست مورد اعتراض بورژوازی باشد. دولت به‌عنوان نیرویی سازمانی، این امتیاز ویژه را نسبت به طبقه خود دارد که سیاست‌های خاص و سازمانی خود را نیز

^{۳۸} برای توضیحی مبسوط در خصوص چیستی و تاریخ جنگ سوریه، مواضع پروغرب‌ها و محورمقاومتی‌ها در این خصوص و موضع صحیح کمونیستی، بنگرید به: سوریه و رنال‌پلیتیک کمونیستی، پناهی بابک و فرزانه عباسی، ۱۳۹۷.

اعمال کند. «جامعه موجب پدید آمدن کارکردهای عام معینی می‌شود که نمی‌تواند از آن صرف‌نظر کند. اشخاصی که برای این منظور گماشته می‌شوند شاخه‌تازه‌ای از تقسیم کار را در درون جامعه پدید می‌آورند. همین به آنها منافع ویژه‌ای می‌بخشد و نیز آنها را از افراد تحت قیمومیت‌شان متمایز می‌کند؛ این افراد [ممتاز] خود را از گروه دوم جدا و مستقل می‌کنند و دولت متولد می‌شود... نیروی مستقل جدید در همان حال که باید عمده‌تاً حرکت تولید را دنبال کند، به نوبه خود به دلیل استقلال نسبی ذاتی‌اش - یعنی استقلال نسبی‌ای که یک‌بار به آن انتقال یافته و به تدریج پیش‌تر رفته است - بر جریان و شرایط تولید اثر می‌گذارد... این کنش متقابل دو نیروی نابرابر است: از یک‌سو، حرکت اقتصادی و از دیگر سو قدرت اقتصادی جدید... در مجموع حرکت اقتصادی حکم‌فرماست، اما حرکت اقتصادی در عین حال باید واکنش‌هایی را از سوی حرکت سیاسی که خود آن را برقرار کرده و بدان استقلال نسبی بخشیده است، واکنش‌هایی را از سوی حرکت قدرت دولتی از سویی و از سوی دیگر قدرت مخالفی که ایجاد می‌کند تاب آورد.»^{۳۹} بنابراین بورژوازی ناگزیر است هزینه سیاست‌های دولت‌اش را در حدودی معین، بپذیرد. این هزینه‌ها تا پیش از آغاز هزاره جدید، خود را در قالب تحریم‌های بسته‌گریخته علیه ایران به علت حضور در لبنان و فلسطین نشان می‌داد. اشغال نظامی عراق ورق را برگرداند.

دوم، آنگاه که پاسخ‌گویی به ضرورت‌های اقتصادی که انباشت سرمایه پیش‌پای بورژوازی می‌نهد، به تنش‌هایی در سطح سیاست بدل شود، یعنی اگر این ضرورت‌های اقتصادی در هیئت مسئله و پرسشی سیاسی بروز پیدا کند، این خود سیاست است که موضوعیت می‌یابد و هزینه‌های اقتصادی به امر حاشیه‌ای بدل می‌شود. تا هنگامی که آن پرسش سیاسی حل و فصل نشود، ضرورت‌های اقتصادی همچنان به شکل نطفه‌هایی نهفته در امر سیاسی، به حیات خود ادامه می‌دهند. تنها آن هنگام که امر سیاسی پاسخ بگیرد، امر اقتصادی باز در افق ظاهر می‌شود. بر همین سیاق است که می‌بینیم اشغال نظامی عراق توسط آمریکا از سر اشغال چند چاه نفت توسط کابینه نفتی جورج بوش نبود. بلکه از سر پاسخ به این مسئله کلان بود که یکی از پایه‌های حفظ سیادت اقتصادی سیاسی آمریکا، سلطه بر خاورمیانه به‌شمار می‌رفت و آمریکا ناگزیر بود دولت یاغی اسد، صدام و ج.ا را از میان بردارد. این کار با بی‌حیثیت‌ترین عضو مجموعه، یعنی دولت عراق آغاز شد. بورژوازی آمریکا نیز حاضر بود برای این سیاست هر هزینه‌ای بدهد. حضور شرکت‌های نفتی آمریکا در عراق و سودهای چند ده میلیارد دلاری‌شان، تنها حاشیه‌ای بود بر جنگی هفت هزار میلیارد دلاری با افقی طولانی مدت‌تر.

تلاش برای سرنگونی دولت اسد در دهه دوم قرن ۲۱، ضرورت هر نوع هزینه‌ای را برای بورژوازی ایران پررنگ‌تر ساخت. پس مسئله در آغاز خود منشأی کاملاً اقتصادی داشت، و آنگاه که به ساحت سیاست پرتاب شد، دیگر خبری از حساب و کتاب بر سر هزینه‌ها نبود. جالب است که امروز که نتیجه نهایی جنگ سوریه تا حدودی آشکار شده، بورژوازی و

^{۳۹} توضیحات به‌تمامی از انگلس است. تأکیدها از ما است. ریز، جان، جبر انقلاب، ترجمه اکبر معصومی‌گی، نشر دیگر، ۱۳۸۰، صفحات

ایدئولوگ‌های‌اش که تا پیش از این ژست استکبارستیزی داشتند، نقاب از چهره انداخته و چونان نزول‌خواران عهد صفوی چهره درهم کشیده‌اند که چند ده میلیارد دلار در سوریه خرج کردیم و باید بازپس بگیریم.^{۴۰}

بنابراین می‌بینیم که این حرکت اقتصادی است که به تنش سیاسی می‌انجامد. مادام که تنش سیاسی حل و فصل نگردد، امر اقتصادی، به شرط ضربه ندیدن کلیت گردش و انباشت سرمایه، زیان ناشی از آن تنش را برمی‌تابد و چون تنش سیاسی حل و فصل شود، آنگاه بورژوازی چرتکه به دست می‌گیرد و حساب می‌کند که چه داده و چه می‌تواند بگیرد. همین حاشیه‌ای بودن امر اقتصادی است که چپ پروغرب را انگشت به دهان می‌گذارد و موجب می‌شود تا از ناهم‌خوانی دخل و خرج جنگ سوریه، حماقت ج.ا و رفتنی بودن‌اش را نتیجه بگیرد و چپ محور مقاومتی را حیران از کشف روحی که بر سوسیالیست و ضدامپریالیست بودن خود واقف نیست. الحق که این موجودات را در موزه‌های تاریخ به تماشا باید نشست.

مقصود این بود تا از سوءبرداشت در اینکه گفتیم ج.ا در منطقه در برابر تهاجمی امپریالیستی و به قصد صیانت نفس خود، ایستادگی می‌کند، جلوگیری کنیم. آن ایستادگی، بر مبنای الگواره‌ای که در بالا طرح کردیم رخ می‌دهد.

^{۴۰} «یحیی رحیم صفوی، مشاور نظامی آیت الله علی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی، گفته است که ایران باید مبالغی که صرف جنگ سوریه را کرده را پس بگیرد»، مشاور رهبر ایران: در حال صادرات از معادن سوریه هستیم، بی‌بی‌سی فارسی، ۲۸ بهمن ۱۳۹۶. همچنین بنگرید به سخنان فلاح‌پیشه، عضو کمیسیون امنیت ملی مجلس در این خصوص: فلاح‌پیشه: ۲۰ تا ۳۰ میلیارد دلار به سوریه پول دادیم و باید این پول را از سوریه پس بگیریم، عصر ایران، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۹. بلندپایه‌ترین مقامات ج.ا بهتر از کل اردوگاه چپ بورژوازی ضرورت‌های سرمایه را می‌فهمند!